گفتگو؛بحثي درباره خانواده و رسانه‌اي شدن آن

گفتگو با دکتر نعمت‌الله فاضلي درباره تحولات خانواده

فاطمه قاسم‌پور، سميه عرب خراساني

دکتر نعمت‌الله فاضلي، دکتراي انسان‌شناسي از دانشگاه لندن و استاديار انسان‌شناسي و مطالعات فرهنگي دانشگاه علامه طباطبايي است. وي عضو پژوهشي وابسته به دانشگاه مطالعات جهان دانشگاه تهران و عضو پژوهشي وابسته به مدرسه مطالعات شرق و افريقايي دانشگاه لندن است. از وي تاکنون 11 عنوان کتاب به زبان فارسي و انگليسي، ترجمه، تأليف و منتشر شده است. «مدرن يا امروزي شدن فرهنگ ايراني» (1387)، «فرهنگ و دانشگاه» (1387) «انسان‌شناسي مدرن در ايران معاصر» (1388)، «مردم نگاري سفر: توصيفي انسان شناختي از جامعه و فرهنگ غرب» (1390) به زبان فارسي، «ابعاد سياسي فرهنگ در ايران» به زبان انگليسي برخي تاليفات او، و کتاب‌هاي «بازانديشي در سياست فرهنگي» (1388) «فرهنگ جهاني» (1389)، «سياست فرهنگي» (1389) برخي از ترجمه‌هاي ايشان هستند. همچنين پنج عنوان کتاب از او در دست انتشار است، از جمله کتاب‌هاي «مردم‌نگاري هنر» (نشر فخري کيا، «مردم نگاري فرهنگ» (نشر آراسته، «مردم نگاري تجدد» (نشر هرمس). از دکتر فاضلي تاکنون بيش از صد علمي‌و پژوهشي در مجلات داخلي و خارجي به چاپ رسيده است.

گفتگو حاضر دربردارنده ايده‌هاي کليدي و مهمي‌درباره خانواده است. خلاصه اين گفتگو ده ايده کليدي زير است

1. دعوت مجدد محققان نسبت به توجه بيشتر به بازنمايي خانواده؛

2. تحليل و رمزگشايي متون، باالاخص متون توده‌اي مثل سريال‌ها و فيلم‌هاي پرفروش از ديدگاه خانواده؛

3. پيگيري تحولات تاريخي و اپيستمه‌هاي متفاوت پيرامون معناي خانواده؛

4. تاثير بازنمايي‌ها در عرفي‌شدن خانواده‌ها؛

5. تاثير بازنمايي‌ها در دگرگوني سياست زندگي؛

6. تاثير بازنمايي‌ها بر روابط خانوادگي؛

7. تاثير بازنمايي‌ها بر صميميت در محيط خانه؛

8. ضرورت تغيير سياست‌گذاري‌ها درباب ابعاد مختلف زندگي خانوادگي مثل حجم خانواده، فراغت و امثالهم از ديدگاه رسانه‌ها و فناوري‌هاي ارتباطي؛

9. تأثير جهاني‌شدن فرهنگي بر دگرگوني معنا و توليد معاني جديد در خانواده؛

10. تغيير نقش‌هاي خانوادگي مثل مادربودن، پدري و فرزندي در اثر اشاعه فناوري‌هاي جديد؛

به نظر شما به عنوان انسان‌شناسي که نگاه بين رشته‌اي داريد و معمولاً موضوعات را همزمان از ديد انسان‌شناسي و مطالعات فرهنگي مي‌نگريد، چه موضوعي درباره خانواده است که اکنون بيش از هر چيز ديگري جلب توجه مي‌کند؟ يا دقيق‌تر بگويم، مطالعات فرهنگي چه حرف تازه‌اي درباره خانواده براي گفتن دارد؟

موضوع بازنمايي خانواده که در نتيجه گسترش رسانه‌ها و فناوري‌هاي ارتباطي از صنعت چاپ گرفته تا راديو، تلويزيون، ماهواره‌ها و اينترنت، بيش از هر چيز ديگر براي شناخت مسائل خانواده در جهان امروز و ايران معاصر اهميت دارد. بازنمايي عبارت است از استفاده از زبان و نظام دلالت براي معنادار کردن و فهم جهان هستي. امروزه رسانه‌ها، علوم انساني و اجتماعي و زبان محاوره در خدمت بازنمايي واقعيت‌ها يا پديده‌هاي انساني و اجتماعي و از جمله خانواده است. امروزه خانواده موضوعي براي گفتگو در سطوح و روش‌هاي مختلف شده است. به نظر مي‌رسد اکنون بيش از ميزان ثبت ازدواج‌ها، درباره ازدواج سند و متن منتشر مي‌شود و حرف مي‌زنيم! اکنون همه و همه جا و هميشه سخن از خانواده در ميان است. ميليون‌ها دختر و پسر مجرد، مهمترين مسئله زندگي شان تشکيل خانواده و ازدواج است. از اين‌رو ، آنها کم و بيش دائم از خانواده سخن مي‌گويند. همچنين امروزه ميليون‌ها زن و مرد با تجربه تلخ طلاق روبرو شده اند. آنها نيز ناگزير از خانواده سخن مي‌گويند. هر ازدواج سلسله جنبان بحث‌هاي پايان ناپذير گفتگوها، درد دل‌ها مي‌شود. معمولاً خانواده‌ها از تشريفاتي شدن ازدواج‌ها نگران هستند؛ عروسي‌هاي پرخرج، افزايش مهريه‌ها، تظاهري شدن تجربه‌هاي زندگي، مصرفي شدن و کاهش صميميت و رشد عقلانيت ابزاري در نهاد خانواده و ميل بيش از حد به مفهوم موفقيت و نه کمال، و مشکلات متعددي که خانواده‌ها با آن دست ‌به گريبانند، مانند مسائل فقر،‌ بيکاري و بسياري مسائل ديگر، موجب شده است خانواده به موضوعي تبديل شود که وقتي مي‌خواهيم درباره زندگي سخن بگوييم، از خانواده سخن مي‌گوييم. امروزه اشتياق نسبت به دانستن خانواده افزايش يافته است.

فکر مي‌کنيد اين موضوع آنقدر اهميت دارد که درباره آن بحث کنيم؟

بله. کاملاً؛ موضوع بازنمايي خانواده آنقدر مهم و گسترده است که بتوان روزهاي متمادي درباره آن سخن گفت و کتاب‌هاي متعددي درباره آن نوشت. البته ما در اين مجال اندک نمي‌توانيم درباره اين موضوع به نحو جامع و به‌قدر کافي صحبت کنيم. نه تنها براي بحث درباره ابعاد مختلف بازنمايي خانواده کمبود وقت داريم و نمي‌توان تمام ابعاد آن را در يک گفتگو يا مقاله گنجاند، بلکه اساساً آنقدر اطلاعات و داده‌هاي تجربي در اختيار نداريم که بتوانيم با تکيه بر آنها تمام ابعاد موضوع را بررسي کنيم. از اين‌رو، اين گفتگو و بحث نيز تنها مي‌تواند درآمدي بر مسئله بازنمايي خانواده در ايران باشد. يعني يک بحث مقدماتي که تنها برخي ابعاد موضوع، مثل اهميت بحث، برخي ويژگي‌ها و گستره موضوع، علل و دلايل بازنمايي خانواده، و برخي مباحث کلي ديگر را بررسي مي‌کنيم. اگر مجال داشتيم بايد درباره تأثيرات هر يک از فناوري‌هاي ارتباطي و رسانه‌اي مانند کتاب، مطبوعات، راديو و تلويزيون بر خانواده به صورت مستقل بحث مي‌کرديم. اين رسانه‌ها ضمن داشتن ويژگي‌هاي مشترک در زمينه بازنمايي، داراي ويژگي‌هاي خاص خود نيز هستند.

امروزه دانشگاه‌ها، محققان، مجلات و رسانه‌ها به طور گسترده درباره خانواده بحث مي‌کنند. اين امر، تحولي اساسي در معنا و مفهوم خانواده را نشان مي‌دهد. توجه کردن به خانواده و قرار دادن آن در مسير شناخت، از تغيير «الگوي خانواده» و ابعاد گوناگون آن حکايت مي‌کند. لذا، يکي از اين تحولات، رؤيت‌پذير شدن تمام زواياي پنهان و آشکار خانواده و بيرون آمدن آن از سطح ناخودآگاه و قرار گرفتن آن در خود آگاه ماست. توجه به خانواده عبارت است از تلاشي گسترده براي ديدن و نشان دادن خانواده. در اينجا از آن به «بازنمايي» خانواده نام مي‌برم. اين بازنمايي گسترده علل، دلايل، نتايج، پيامدها و معاني گوناگون و قابل توضيحي دارد. موضوع اين گفتگو را به همين بحث بازنمايي خانواده محدود سازيم بهتر است. زيرا ابعاد گوناگون خانواده تاکنون به اشکال مختلف بررسي و بحث شده است، و کمتر موضوعي درباره خانواده وجود دارد که بتوان درباره آن حرف و حديثي تازه گفت و طرحي نو در انداخت.

در عين حال، بحث بازنمايي خانواده با اغلب مباحث مهم جهاني امروزي خانواده، مانند جهاني شدن و پست مدرن شدن ارتباط نزديک دارد. اين موضوعات، خود مباحث دامنه دار و گسترده‌اي هستند و نيازمند بررسي جدا هستند. همچنين بازنمايي با تمام ابعاد تحول خانواده مرتبط است. تلاش مي‌کنم به نحو اجمال اين موضوع را توضيح دهم، اما مباحثي که خواهم گفت نمي‌توانند کافي و جامع باشند.

بازنمايي خانواده يکي از ويژگي‌هاي جهاني در دنياي امروز است. تمام ملت‌ها امروزه رسانه‌اي شده و در جهان رسانه‌ها غرق شده‌اند. از اين‌رو، بازنمايي خانواده موضوعي است که هم جنبه محلي يا ملي دارد و هم جنبه جهاني. به عبارت ديگر، دو گونه يا در دو سطح مي‌توان از بازنمايي و خانواده صحبت کرد. گاه مي‌توان از بازنمايي خانواده در يک جامعه معين، مثلاً ايران، بحث کرد، گاه به بررسي کلي يا نظري بازنمايي در سطح جهاني پرداخت. ما در اين بحث تلاش مي‌کنيم تا ضمن بيان جنبه‌هاي نظري و کلي موضوع، نگاه اصلي مان را معطوف به ايران سازيم. با وجود اين، در هر دو سطح با محدوديت‌هايي مواجه هستيم. گمان مي‌کنم اگر اين گفتگو بتواند اهميت موضوع را نشان دهد و در حد طرح مسئله، موفق باشد، احتمالاً رسالتش را ايفا کرده است.

از اين‌رو، مايلم در اين گفتگو موضوع رسانه‌اي شدن خانواده و مسائل بازنمايي خانواده را تحليل کنم. اين موضوعي است که اخيراً توجه برخي دانشگاهيان در ايران را به خود معطوف داشته است ولي بحث جدي درباره آن نديده‌ام. در ضمن در مطالعات فرهنگي نيز موضوع بازنمايي شايد بيش از هر موضوع ديگري جلب توجه کند. اساساً هر معرفت و علمي‌ با مجموعه‌اي از مفاهيم سر و کار دارد که آن مفاهيم شاکله‌ و مرزهاي هر دانشي را تعريف و تعيين مي‌کند. ليکن، بايد پذيرفت که در گفتمان متأخر علوم انساني و مشخصاً مطالعات فرهنگي اين مرزها چندان هم روشن و تفکيک شده نيستند. به هر حال، مفهوم بازنمايي[1] از بدو ظهور رشته مطالعات فرهنگي در دهه 1960 از بنيادي‌ترين مفاهيم به شمار مي‌رود. در گفتمان مطالعات فرهنگي عمدتاً بر اين امر تأکيد مي‌شود که بازنمايي‌ها به هيچ وجه بازتاب کامل و صرف واقعيت نيست بلکه تصاوير جهت‌داري است که در جهت بازتوليد ايدئولوژي پنهان گفتمان مسلط عمل مي‌کند. از اين‌رو، بررسي بازنمايي خانواده، علل برجسته‌بودن خانواده در بازنمايي‌هاي رسانه‌اي و يا تبديل‌شدن خانواده و اشکال زيست خانوادگي به ابژه رسانه‌اي و نهايتاً پيامدهاي اين بازنمايي‌‌ها در شکل‌دهي کردارهاي خانوادگي، مي‌تواند حرف و حديث تازه‌اي باشد که مطالعات فرهنگي به ما عرضه مي‌کند.

آيا موضوع بازنمايي خانواده تاکنون بحث شده است؟

مروري بر پژوهش‌هاي انجام گرفته و مقالات و متن‌هاي منتشرشده نشان از اين واقعيت دارد که بنا دلايل متعددي که اشاره خواهد شد، مقوله خانواده در مقايسه با مطالعات بازنمايي قوميت‌ها، شرق، غرب، زنان و انتخابات کمتر مورد توجه قرار گرفته است. همچنين بخش اعظم مطالعات ما موقوف به بررسي بنيادهاي نظري مطالعات فرهنگي و مفهوم بازنمايي است .

رويکرد مطالعات فرهنگي و با توجه به مفهوم بازنمايي، به خانواده ماهيتاً چيست؟

خانواده يک سازه اجتماعي[2] است. اين سازه اجتماعي، از مجموعه وسيعي از عوامل تاريخي،‌ سياسي، فرهنگي و اقتصادي تأثير مي‌پذيرد، شکل مي‌گيرد و متحول مي‌شود. نمي‌توان خانواده را به عنوان يک مفهوم ذات‌انگارانه[3] يا مطلق دانست و درباره آن سخن گفت. فرهنگ‌هاي گوناگون، به شيوه‌هاي مختلفي سازه‌ اجتماعي خانواده را شکل مي‌دهند. در دوره‌هاي گوناگون تاريخي شاهد ظهور معاني و برداشت‌هاي گوناگوني از مفهوم خانواده هستيم. اگر ما اين دوره‌ها را از لحاظ تاريخي مقايسه کنيم، يا فرهنگ‌ها را با هم تطبيق دهيم، به درستي درمي‌يابيم چگونه خانواده به مثابه سازه‌اي يا برساختي اجتماعي شکل مي‌گيرد و تغيير مي‌کند. امروزه در شرايطي که ما زندگي مي‌کنيم، رسانه‌ها و ابزارهاي بازنمايي، اگر مهم‌ترين و قاطع‌ترين عوامل تأثيرگذار بر معناي خانواده نباشند، بدون ترديد، از جمله اصلي‌ترين عوامل شناخته مي‌شوند. خانواده به عنوان يک سازه اجتماعي، به همان ميزان که از عوامل عيني مادي تأثير مي‌پذيرد، تحت تأثير ذهنيت‌ها، پنداشت‌ها و تصورات ما از خانواده است. بعد ذهني خانواده را مجموعه‌اي از دستگاه‌هاي مولد معنا و شکل‌دهنده تصورات ما پديد مي‌آورد. ما بر اساس تخيل خود، به بازنمايي خانواده مي‌پردازيم و تحت تأثير بازنمايي خودمان، تخيل خود را بازنمايي و بازسازي مي‌کنيم. بنابراين، ذهن ما در فرايندي پويا و دائمي‌به توليد بازنمايي‌هاي جديد مي‌پردازد و دوباره تحت‌تأثير بازنمايي‌هاي جديد از خانواده، خود را بازتعريف مي‌کند. از اين‌رو، در شرايط امروزي جهان، هنگام بحث درباره خانواده،‌ لازم است بررسي‌هاي دقيق تجربي درباره تأثير رسانه‌ها‌ (نه تنها راديوها وتلويزيون‌ها و ماهواره‌ها،‌ بلکه اينترنت، بازي‌هاي رايانه‌‌اي) صورت گيرد. اهميت اين بحث،‌ نه تنها در جايگاه رسانه‌اي‌شدن فرهنگ و خانواده است،‌ بلکه رسانه‌ها در زمينه سياست‌گذاري براي خانواده،‌ از جمله ابزارهايي هستند که مي‌توان آنها را مديريت و برنامه‌ريزي کرد. از آنجا که رسانه‌ها به صورت نهادي، دست‌اندرکار توليد فرهنگ هستند و به طور نهادي مديريت و هدايت مي‌شوند، از اين رو سياست فرهنگي و سياست خانواده در جامعه،‌ مي‌تواند تا حدود زيادي از طريق سياست رسانه‌ها،‌ پي‌جويي شود و شکل گيرد.

آيا بازنمايي خانواده پديده واقعاً امروزي است و سابقه تاريخي ندارد؟

خانواده به طور تاريخي ابژه شناخت و موضوعي براي دانستن در معناي امروزي آن نبود، بلکه فضاي اجتماعي يا محيط انساني براي تجربه کردن بود. تجربه‌هاي انساني به طور ناخودآگاه در خانواده شکل مي‌گرفت. در گذشته دوست داشتيم خانواده را احساس کنيم، گرماي وجود خانواده را بچشيم و آن را لمس و درک کنيم؛ خانواده جايي بود براي حضور، که تجربه‌ها، ايمان‌ها و نظام ادراکي و احساسي ما در آن شکل مي‌گرفت. اما خانوده خود، موضوعي نبود که موضوع تفکر و تأمل باشد. در گذشته رسانه‌ها وجود نداشتند تا حافظه خانوادگي يا تصوير و تخيل خانوادگي ما را تعيين‌ کنند. آنچه تصور خانوادگي ما را شکل مي‌داد، سنت‌ها، آيين‌ها و مناسک بودند. داستان‌ها، قصه‌ها، اتل‌متل‌ها، خاله بازي‌ها، اشعار و به طور کلي زبان و ادبيات اعم از مکتوب و شفاهي نيز نقش مهمي‌ در توليد تخيل خانوادگي انسان ايفا مي‌کردند. اما در دنياي امروز، سنت‌ها، آيين‌ها و مناسک و همچنين زبان و ادبيات، جايگاه گذشته خود را ندارند، اگرچه همچنان اين بخش از فرهنگ نيز تأثيرگذار است.

به نظر شما چه دلايلي موجب شده که موضوع بازنمايي خانواده کمتر مورد توجه قرار بگيرد؟ به عبارت ديگر، ما هر روز در مورد طلاق، ازدواج و حتي نحوه بازنمايي ايران در مطبوعات و رسانه‌هاي غربي متن توليد مي‌کنيم اما به موضوع بازنمايي خانواده توجه اندکي داريم؟

دلايل متعددي موجب اين کم‌‌توجهي شده است. يکي از دلايل آن است که اساساً بازنمايي در خانواده امري بديهي است؛ گويي نياز به بحث ندارد و يا موضوعي اجتناب‌ناپذير است. دليل دوم آن است که کساني که در حوزه بازنمايي کار مي‌کنند، خانواده را در حوزه تخصصي خود بررسي نمي‌کنند. بنابراين، نشان ‌دادن‌هاي خانواده، بي‌سرپرست است، زيرا کساني که در حوزه ادبيات و هنر هستند، وظيفه خود را نشان دادن مي‌دانند نه تبيين چرايي و پيامدهاي آن. از اين رو، اين عرصه متولي مشخصي ندارد. نکته سوم آنکه بيشتر کساني که در مورد خانواده بحث کرده‌اند، بيشتر به خانواده واقعي پرداخته‌اند و نه به خانواده رسانه‌اي و بازنمايي شده، و مسئله را در خود خانواده جستجو کرده‌اند و نه بيرون آن. کساني که با روش‌هاي تحقيق پيمايشي کار مي‌کنند، خود را معطوف به برخي موضوعات خاص مي‌بينند، مانند بالارفتن سن ازدواج و يا افزايش طلاق؛ آنان کمتر سراغ تلويزيون، راديو يا مطبوعات و رشته‌هاي علوم انساني مي‌روند و بازنمايي‌ها را از اين منظرها بررسي نمي‌کنند. متخصصاني که بتوانند در اين زمنيه‌ها بحث کنند، نداريم. مجموعه دلايل فوق موجب شده است تا رابطه ميان نشان دادن خانواده و تغييرات آن مبهم بماند. بنابراين ما با فقر نظري و تجربي درباره پيوندهاي بازنمايي و خانواده روبه رو هستيم.

از آنجا که مردم اغلب در معرض بازنمايي‌هاي خانواده هستند، لزومي ‌به توصيف بيشتر اين موضوع نباشد. شايد بهتر باشد به تحليل تاريخي بازنمايي بپردازيم. از اين ديدگاه طبيعتاً سوال اين است که بازنمايي‌ها پيرامون خانواده به چه شکلي تغيير يافته است؟ و سؤال ديگر اينکه اين دگرگوني‌ها به چه مکانيسم‌ها يا ساز و کارهايي محقق شده‌اند؟

مجموعه‌اي از علل و دلايل مي‌توان براي اين تحول ذکر کرد. اما به سختي مي‌توانم به ترتيب اهميت و اثربخشي دلايل و علل اين موضوع را توضيح دهم. سعي مي‌کنم به اين دلايل و علل اشاره کنم. اولين دليل، شايد به جايگاه تاريخي مسئله بازنمايي خانواده در زبان، ادبيات، متون ديني و فرهنگ قومي‌ ما مربوط مي‌شود. به دليل اهميت خانواده در زندگي بشر، خانواده به طور ناخودآگاه و طبيعي خود را در تمام عرصه‌هاي بازنمايي، آشکار کرده است. اساساً زبان مجموعه وسيعي از بازنمايي‌هاي خانوادگي را دربردارد. اساساً نظام خويشاوندي، نظام اصطلاحات است. اشکال خانواده مانند عمو، دايي، پسر دايي و ديگران همه با مفاهيم و اصطلاحات خويشاوندي در ذهن ما معنا مي‌شوند و جاي‌ مي‌گيرند. به تعبير ديگر، نهاد خانواده بدون نظام زباني معنا ندارد. ما در گذشته خانواده را به اشکال گوناگون در متون ديني، علمي، فلسفي، ادبي، فرهنگ مردم و ديگر متون بازنمايي کرده‌ايم. متون کلاسيک ادبيات فارسي دربردارنده انبوهي از بازنمايي‌هاي خانواده است. براي مثال، شاهنامه «نامه خانواده» نيز هست. يا کتاب‌هاي «خمسه» نظامي، هر کدام به شکلي «داستان خانواده» را انعکاس مي‌دهد. به همين ترتيب در کتاب‌هاي ديني و ديگر کتاب‌ها، سابقه زيادي از بازنمايي خانواده وجود دارد.

آنچه امروزه بديع است، روش‌ها و ابزارهاي بازنمايي و سطوح رؤيت‌پذيري و آشکاربودگي نهاد خانواد است. در گذشته بازنمايي خانواده‌، به نحوي انتزاعي و عمدتاً در چهارچوب زبان مکتوب صورت مي‌گرفت. البته به طور جسته و گريخته و اندکي در حوزه‌هاي تجسمي‌و هنرهايي مانند نقاشي به صورت محدود به نهاد خانواده توجه مي‌شد. تصاوير نيز بسيار مبهم و پيچيده است. اما اتفاقي که در دنياي جديد افتاده است خانواده در سه سطح گوناگون بازنمايي مي‌شود. اولين سطح آن است که بازنمايي خانواده به صورت حسي نشان داده مي‌شود. براي مثال، از مسائل مربوط به روابط جنسي تا مباحث مربوط به نظام‌هاي پوشش و آيين‌‌هاي خانواده، در قالب‌هاي گوناگون براي ما عريان شده است. در سطح دوم، علوم انساني براي برملا کردن سطوح مفهومي، معنايي و انتزاعي مناسبات خانوادگي حرکت مي‌کند. انسان‌شناسي، جامعه‌شناسي، فلسفه و به طور کلي تمام حوزه‌هاي علوم اجتماعي و انساني به خصوص علوم تربيتي و روانکاوي کوشيده‌اند انبوهي از مفاهيم را ابداع کنند که ما سطوح مختلفي از خانواده را بفهميم. از مسائل مربوط به آسيب‌هاي خانواد‌گي تا مسائل ديگر. در گذشته ابزار دانش شناخت خانواده وجود نداشت، اما امروزه به کمک دانش‌هاي علوم انساني اين امکان پديد آمده است. در سومين سطح، با استفاده از ابزارهاي رسانه‌اي و علوم انساني و اجتماعي به قابليت شگفت‌انگيزي در بازنمايي تطبيقي از خانواده دست ‌يافته‌‌ايم. در گذشته هر فرهنگي نهاد خانواده را در چهارچوب تجربي خود مي‌شناخت. براي مثال ما ايرانيان خانواده را در تاريخ چند هزار ساله خود مي‌ديديم، اما امروزه خانواده در سطح وسيع جهاني، از راه رسانه و از طريق مقايسه‌اي فهميده مي‌شود.‌ براي مثال، مسائل مربوط به نيازهاي جنسي و ازدواج و مناسبات رسمي‌ميان فرزندان و والدين و کارکردهاي ارزش‌ها و نظام معنايي درون خانواده، در چهارچوبي مشخص بود و آنها را از شاهنامه، ادبيات ديني و عرفاني خود مي‌گرفتيم؛ اما امروزه اين‌گونه نيست. امروزه رسانه‌ها شکل‌هاي ديگري از خانواده را به طور ملموس و مشخص نشان مي‌دهند. برنامه‌هايي مثل «فارسي وان» تصويري فانتزي از خانواده را نمايش مي‌دهند و فيلم‌ها اشکال خانواده را در کشورهاي ديگر معرفي مي‌کنند.

بازنمايي و تصوير تطبيقي جديد خانواده، در سازوکار ذهن ما بسيار تأثير مي‌گذارد، زيرا يکي از اصلي‌ترين ساختار ذهن براي فهم مسائل، توان تطبيق است. ما در تمام امور از توان تطبيقي ذهن براي احتجاج و انديشيدن استفاده مي‌کنيم. هرچه مواد ذهن ما بيشتر مي‌شود، سازوکار ذهن ما براي فهم مسائل تغيير مي‌کند. بنابراين، ما در اين سه سطح به بازنمايي جديدي رسيده‌ايم که با بازنمايي تاريخي پيشيني که وجود داشت متفاوت است.

دليل دوم، توسعه ابزارهاي بازنمايي است. در گذشته، دوربين‌ها، رسانه‌ها، اينترنت، صنعت چاپ و امکانات جديد براي توليد تصوير وجود نداشت. بشر لاجرم امور را در محدوده ابزارهاي بازنمايي که در اختيار داشت مي‌شناخت، اما امروزه، «فناوري‌هاي بازنمايي»، امکاني فراهم ساخته‌اند تا بشر بتواند همه چيز و از جمله خانواده را بازنمايي کند. امروزه ابزارهاي بازنمايي به سطحي رسيده‌اند که حتي ما متوجه آنها نمي‌شويم. براي مثال بازي‌هاي کامپيوتري، ابزار بازنمايي رسانه‌اي به‌شمار مي‌آيند که بسيار هم گسترده شده‌اند که در بازنمايي خانواده بسيار نقش دارند. بسياري از بازي‌ها در فضا و محيط خانواده مطرح مي‌شوند.

دليل سوم، توسعه بازنمايي‌ها، رشد علوم انساني و اجتماعي و به‌خصوص توده‌گيرشدن آنهاست. تا پيش از چهل، پنجاه سال گذشته، برخي دانش‌هاي نخبه‌گرايانه براي گروه‌هاي اندکي از نخبگان علمي، فکري و معرفتي جهان توليد مي‌شد؛ درصد ناچيزي از مردم، به دانشگاه وارد مي‌شدند و درباره علوم انساني بحث مي‌کردند و متن‌هايي نيز توليد مي‌شد که تعداد کمي ‌از اجتماع علمي‌آنها را مي‌خواندند. اما امروزه در همه جهان و از جمله کشور ما ميليون‌ها نفر به اين رشته‌ها وارد مي‌شوند و مسئله علوم انساني اجتماعي، بحث اجتماعي، علمي ‌و معرفتي نيست. حضور در کلاس‌هاي دانشگاه، درست مانند سينما رفتن و تلويزيون تماشا کردن و فعاليت‌هاي فراغتي است. از چهار ميليون دانشجوي کشور، دو ميليون نفر دانشجوي علوم انساني هستند؛ بنابراين ما در حوزه علوم انساني اجتماعي دو ميليون نفر تماشاچي داريم که درباره اين موضوعات بحث مي‌کنند. آنها جواناني هستند که به خانواده‌اي تعلق دارند و در نتيجه همه خانواده‌ها از طريق فرزندانشان در معرض علوم اجتماعي انساني قرار مي‌گيرند. هم مسائل خود دانشجويان، موجب علاقه بيشتر به موضوع خانواده مي‌شود و هم کتاب‌هاي درسي آنها اين بحث‌ها را بردارد.

دليل چهارم ارزش تجاري بازنمايي ‌خانواده است. امروزه بهترين رمان‌هاي پرفروش کشور ما با محوريت خانواده هستند. چه به طلاق بپردازند و چه به روابط جنسي. يکي از دانشجويان من در خصوص رمان‌هاي عامه‌پسند در ايران پژوهشي با موضوع «قدرت خانواده» در اين رمان‌ها انجام داد. يکي از مشکلات او اين بود که انتخاب کتاب‌هايي که بايد بررسي مي‌شدند، بسيار دشوار بود، زيرا مسئله بيشتر کتاب‌هاي پرفروش، خانواده است. حتي کتاب پر فروش «دا» که اساساً رماني در باب جنگ و حصر خرمشهر است از منظر خانوادگي به جنگ نگريسته است. ناشر و رمان‌نويس براي هدف‌هاي تجاري و جلب مخاطب، موضوع خانواده را انتخاب مي‌کنند. در سينما و تئاتر نيز براي جلب مشتري، موضوع خانواده جذابيت پيدا مي‌کند.

مشکلات و تحولاتي که خانواده با آن درگير است، پنجمين دليل جذابيت موضوع خانواده به‌شمار مي‌آيد. وقتي به وجود هوا پي‌مي‌بريم که دچار تنگي نفس بشويم. در مورد خانواده نيز همين‌طور است. هر قدر خانواده دچار مشکل شود، بيشتر به آن پي‌مي‌بريم و اين امر از سطح ناخودآگاه ما به خودآگاه ما ارتقاء مي‌يابد. بشر چند هزار سال با ساختاري واحد در نهاد خانواده زندگي مي‌کرد. تمام تحولاتي که در عرصه‌هاي زندگي اجتماعي فرهنگي ما پديد آمده است، هر کدام به نوعي بازتابي در نهاد خانواده داشته‌اند. از آنجا که انسان‌ها در خانواده به دنيا مي‌آيند، در خانواده رشد مي‌کنند و در خانواده شخصيت پايه‌شان شکل مي‌گيرد و نيازهاي اساسي خود را در چهارچوب نهاد خانواده، پاسخ مي‌دهند؛ وقتي‌ تمام نهادهاي جامعه، دستخوش تغيير ‌شوند، خانواده نيز دستخوش تغيير خواهد ‌شد. براي مثال، وقتي فناوري تلفن همراه پديد مي‌آيد، مناسبات درون خانواده، ارزش‌هاي خانوادگي و معناي خانواده به همين ترتيب ساير ابعاد زندگي، تغيير مي‌کند. نه فقط جامعه فراغتي، بلکه جامعه ارتباطي، جامعه شبکه‌اي، جامعه اطلاعاتي، جامعه دانش‌محور، جامعه دموکراتيک و مفاهيم ديگري که براي توصيف جامعه امروز به کار مي‌روند، هر کدام موجب تغييراتي در جامعه و خانواده شده‌اند. امروزه با خانواده‌ شبکه‌اي، خانواده اطلاعاتي، خانواده دانش‌محور،‌ خانواده دموکراتيک و‌ خانواده فردگرا روبه‌رو هستيم، يعني درست مابه‌ازاء همه آنچه در زندگي اجتماعي پديد آمده، خانواده نيز تغيير کرده است. در گفتگوهاي قبلي، از اشکال مختلف خانواده مانند خانواده رسانه‌اي شده، خانواده مجازي، خانواده گسترده و نوين سخن گفتيم که هر کدام از آنها حاصل تغييراتي هستند که در عرصه و محيط اجتماعي پديد آمده‌اند. هر تغييري که در سبک زندگي ما و شيوه و ابعاد آن پديد مي‌آيد، موجب توجه بيشتر ما به خانواده مي‌شود.

براي مردم ايران در مدتي طولاني، خانواده معنايي مشخص داشته است. اما در طول چهل پنجاه سال اخير، بسياري مسائل تغيير کرده است که طبيعتاً‌ با کنجکاوي، وسواس و حتي نگراني و مقاومت با آن برخورد مي‌کند و همين امر موجب مي‌شود به موضوع خانواده علاقه‌مند شود. خود خانواده نيز کمک مي‌کند تا دستور کاري باشد براي شناختن، بازنمايي شدن، ديده‌شدن و رؤيت‌پذير شدن.

به نظر من دليل ديگري نيز براي اهميت يافتن موضوع خانواده وجود دارد؛ ماهيت ذهن و روان بشر، به گونه‌اي شکل گرفته است که به شکل تاريخي و بر اساس شناخت مدون دوران تاريخ، مبتني بر نهاد خانواده است. بنابراين تا حدودي محکوم هستيم که هرگاه مي‌خواهيم مطالعه‌ کنيم، از خانواده آغاز کنيم. انسان‌شناسي و مردم‌شناسي در‌ اواخر قرن نوزدهم مطرح شد، اما اگر تبارشناسي کنيم، درمي‌يابيم که اين رشته‌ها از نيمه‌هاي قرن هيجدهم به بعد ظهور کردند. از همان دوره جنيني انسان‌شناسي، اصلي‌ترين نهاد مورد توجه اين رشته‌، خانواده است. همه انسان‌شناسان کلاسيک نيمه دوم قرن نوزدهم، مثل هنري مورگان، باخوفن، تايلر و بواس و حتي کلاسيک‌هاي نيمه اول قرن بيستم، موضوع اصلي مطالعاتشان، خانواده بود. شناخت تمدن،‌ منشأ و ريشه‌هاي آن حتماً از خانواده آغاز خواهد شد. دين و خانواده موضوعات اصلي مطالعات انسان‌شناسانه در دوران کلاسيک بود.

مطمئناً براي دانشگاهيان مباحث تحليلي و نظري جذاب و دوست داشتني است. اما براي مردم و خانواده‌ها اين مباحث وقتي جذاب است که بدانند چه نتيجه‌اي از آن مي‌توانند بگيرند. از ديد خانواده‌ها پرسش اين است که بازنمايي و بحث درباره خانواده آيا به سود نهاد خانواده است يا به تضعيف آن کمک مي‌کند؟ به نظر شما چه نتايج و پيامدهايي را مي‌توان براي اين بازنمايي گسترده برشمرد؟

مسلماً پديده «بازنمايي خانواده»، مانند هر پديده ديگر، داراي وجوه مثبت يا سازنده و وجوه مخرب يا ويرانگر است. اين موضوع مهمي ‌است و سخت مي‌توان در فرصتي اندک درباره تمام ابعاد آن صحبت کرد. کاش مجالي بود تا با اشاره به مثال‌ها و مصاديق، محاسن و مضرات بازنمايي خانواده را توضيح مي‌دادم. اما به اجمال آنها را بيان مي‌کنم. همان‌طور که اشاره کردم بازنمايي خانواده يکي از مهم‌ترين گنجينه‌هاي هنري، ادبي، علمي ‌و فلسفي بشر در تمام طول تاريخ تمدن در تمام فرهنگ‌هاي متمدن بوده است. اگرچه در فرهنگ‌ها و جوامع ابتدايي نيز مي‌توان برخي تصاوير و سنگ‌نگاره‌ها و صخره‌نگاره‌ها را يافت که به موضوع خانواده مرتبط است. اما به‌طور قطع مي‌توان گفت از دوران اختراع خط و شکل‌گيري جامعه متمدن و خانواده‌محور تا به امروز خانواده مانند خداوند، دين و قدرت، الهام‌بخش بخشي از بزرگ‌ترين انديشه‌ها و خيال‌هاي لطيف انساني بوده است. همچنين بخش بزرگي از تمام بازنمايي‌هاي دنياي مدرن و امروزي به خانواده مربوط مي‌شود. بنابراين، بازنمايي خانواده فارغ از امتيازاتي که براي نهاد خانواده دارد، براي عرصه‌هاي ديگر خلاقه بشر ابژه الهام‌بخش بوده است. با توجه به ابعاد عاطفي و وابستگي‌هاي عميقي که فرهنگ و جامعه انساني به خانواده داشته است، نهاد خانواده نه تنها موضوع مناسب براي بازنمايي‌هاي مختلف در هنرها، ادبيات، علوم، فلسفه و دين بوده است، بلکه اين نهاد نيروي لازم براي بسيج قواي فکري انسان براي آفريدن و خلق‌کردن را تأمين کرده است. براي مثال، کافي است هزاران بيت شعر که شاعران ايران و جهان در توصيف مادر سروده‌اند، يا هزاران فيلم، عکس، نقاشي و مجسمه‌اي که هنرمندان در زمينه مادر خلق کرده‌اند، در نظر بگيريم. شايد بتوان گفت دين و خانواده مهم‌ترين منابع الهام‌بخش و نيروي بسيج‌کننده عاطفي انسان‌ها براي آفريدن و انديشيدن خلاقه بوده‌اند.

امتياز دوم پديده بازنمايي‌ خانواده، آن است که اين بازنمايي توجه بشر را به خود و مسائل انساني مهم جلب کرده است. نوع انساني از طريق بازنمايي خانواده، به بازانديشي و تأمل عميق در تمام ابعاد هستي فردي و جمعي خود مي‌پردازد. مسائل بازنمايي خانواده از جنس مسائل انساني‌اند و در واقع نوعي آگاهي مقدس و انساني به‌شمار مي‌آيند. لايه‌هاي عميق و پنهان وجود جمعي و فردي و کليت نوع بشر، از طريق بازنمايي و خودآگاهي نسبت به خانواده حاصل مي‌شود.

همچنين، از آنجا که خانواده يکي از مهم‌ترين مشترکات جهاني فرهنگ است، سخن‌گفتن و بازنمايي آن، به نوعي موجب هم‌سخني و هم‌زباني جهاني مي‌شود. به تعبيري ديگر، بازنمايي خانواده تلاش براي دست يافتن به زباني مشترک براي همدلي و همزباني جهاني است. از اين منظر بازنمايي خانواده داراي ارزش اخلاقي نيز است.

امتياز ديگر بازنمايي خانواده در اين است که به کمک بازنمايي توانسته‌ايم تا حدودي براي تعديل و تسکين‌بخشيدن بحران‌ها و مسائل اجتماعي و خانوادگي، راه‌حل‌هايي پيدا کنيم، هر چند نتوانيم آنها را کاملاً حل کنيم. بدون ترديد اغلب هنرمندان و دانشمندان و نويسندگاني که به بحث و بازنمايي خانواده مي‌پردازند، به نحو آگاهانه و عامدانه، داراي نيت خير و هدفي انساني براي کمک به بهبود وضع انسان‌ها هستند. حتي آن دسته آثار و متوني که ممکن است پيامدهاي مخرب براي انسان و خانواده داشته باشند، اغلب خالقان و مروجان آنها چنين منظور و قصدي در سر نمي‌پرورانند. بازنمايي راهبردي فرهنگي براي ديدن، نشان دادن، شناختن مسائل و پيدا کردن راه‌حل‌هاي مشکلات خانوادگي و خانواده است. بازنمايي جمعي يا عمومي‌ خانواده امکان گفتگوي جمعي، اجماع و تشريک مساعي درباره خانواده در جامعه را مهيا مي‌سازد. بازنمايي، راهي براي اطلاع‌رساني، آموزش و در عين حال تجربه کردن معناي خانواده است.

اما روي ديگر سکه بازنمايي خانواده يعني، جنبه مخرب آن را نيز نبايد ناديده انگاشت، يعني، جنبه مخرب آن. رؤيت‌پذير کردن، بازنمايي و تصوير ساختن خانواده جنبه‌هاي مخربي نيز براي زندگي بشر دارد که کمتر به آنها توجه مي‌شود. توليد و تکثير انواع مفاهيم و نظريه‌پردازي‌ها و تبديل کردن خانواده به فضاي دائمي‌ بحث و گفتگو، ممکن است سازوکارهاي توليد لذت، معنا و عملکرد خانواده را دست‌کاري کند. بعضي چيزها وقتي به صورت ناخودآگاه و طبيعي ظهور مي‌کنند، معنادار يا لذت‌بخش مي‌شوند. وقتي چيزها از سطح ناخودآگاه به خودآگاه منتقل مي‌شوند، معنايشان دگرگون مي‌شود و طبيعتاً ما با پديده‌ ديگري سروکار خواهيم يافت. همه چيز را برملا کردن و خودآگاه کردن و به صحنه‌آوردن، زندگي را دچار اختلال مي‌کند. اين امر دلايل گوناگوني دارد. گافمن کتابي درباره بازنمايي زندگي روزمره دارد که در آن مي‌گويد زندگي بازي تئاتر و نمايشي است که روي صحنه و پشت صحنه دارد. روي صحنه، بدون پشت صحنه امکان‌پذير نيست. در روي صحنه افراد با راهنمايي‌هاي صحنه‌گردان و کارگردان و همچنين تمرين ياد مي‌گيرند چگونه بازي کنند. تماشاچيان هم از اينکه اين نمايش، پشت صحنه دارد آگاهند، اما هنگام تماشاي تئاتر خود را به تجاهل مي‌زنند و مايلند چنين باور کنند که آنچه مي‌بينند واقعيت است. مثال ديگر اينکه وقتي به ميهماني مي‌رويم ميهمان و ميزبان خود را آماده‌ مي‌کنند، اما هيچ‌کدام به روي خودشان نمي‌آورند که هر دو طرف براي اين ميهماني خود را آماده کرده‌اند. يعني يک جاهايي خود را به تغافل مي‌زنيم تا نظم زندگي اجتماعي حفظ شود. همين مسئله در بعد وسيع‌تر و در ابعاد گوناگون زندگي انسان و در زندگي تاريخي او نيز صدق مي‌کند. پشت صحنه زندگي انسان به طور تاريخي شکل مي‌گيرد. برملا کردن پشت صحنه زندگي براي همگان، مي‌تواند پيامدهاي منفي داشته باشد. البته تحقيقات و پژوهش‌هاي محققان در خصوص اين مسئله اجتناب‌ناپذير است. اما اگر نتايج تحقيقات آنان به مستند تاريخي، سينمايي و يا رمان تبديل شود، و همه بتوانند اين مسائل را در همه ابعاد به صورت خودآگاه ببينند، با چندين بحران معنايي روبه‌رو خواهيم شد:

بحران اول اين است که لذت زندگي کاهش مي‌يابد. بخشي از لذت‌هاي زندگي از تجاهل‌ها و تغافل‌هاي تاريخي ناشي مي‌شود.‌ فرض کنيم فرضيه داروين درست باشد. اما اگر يک فيلم مستند از اين براي همه انسان‌ها به نمايش درآيد، چه احساسي از معناي وجودي خود پيدا خواهند کرد؟ احساس زيبايي نيست، زيرا ما مايليم خود را به عنوان انساني با تمدن‌، تفکر، عرفان و تاريخ فهم کنيم. اما اگر گفته شود ما حيواناتي بدان‌گونه بوده‌ايم،‌ معناي انسان‌بودن تغيير مي‌‌کند. مايليم سطحي از مناسبات درون خانواده پوشيده باقي بماند، زيرا آن پديده به عنوان امري پنهان معنادار است. براي مثال، امر جنسي در شرايط پوشيدگي،‌ ابهام و خصوصي بودن ماهيت مي‌يابد. در غير اين‌صورت هم لذت جنسي کاهش مي‌يابد و هم رؤيت‌پذير شدن روابط جنسي، و به تبع آن معناي آن را دگرگون مي‌کند. يعني بعد انساني آن کاهش مي‌يابد و ما با جانوران شريک مي‌شويم. بخشي از انسان بودن به رؤيت‌ناپذيري وجود انسان در مناسبات اجتماعي و به‌خصوص در مناسبات خانوادگي است.

در مناسبات بين نسل‌ها نيز همين‌گونه است. براي مثال، تلويزيون بسياري از ديوارها را برداشته است. ديگر چيزي کنجکاوي ما را برنمي‌انگيزد. وقتي همه چيز رؤيت‌پذير مي‌شود، تفاوت‌ها بي‌معنا مي‌شوند. تفاوت و تنوع فرهنگي که در بطن پديده‌ها نهفته است و ما کنجکاوانه در پي کشف آنها هستيم تا از اين طريق هم لذت ببريم و هم دانش خود را غنا ببخشيم،‌ در حال از بين رفتن هستند.

تمام مشکلاتي که در بالا درباره بازنمايي خانواده گفتيم، مشکلاتي است که کمتر مطبوعات و رسانه‌ها درباره آن صحبت مي‌کنند. اگر بخواهيم درباره آن بخش از پيامدهاي مخرب بازنمايي‌ها بر خانواده بحث کنيم که همگان نيز اغلب از آن صحبت مي‌کنند، بايد فهرست طولاني از آسيب‌ها و مسائل اجتماعي ذکر کنيم که به ماهواره‌ها، تلويزيون‌ها، مطبوعات و رسانه نسبت مي‌دهند. براي مثال، برنامه‌هاي رسانه‌اي در زمينه گسست، تعارض و شکاف نسل‌ها، طلاق و فروپاشي خانواده، از هم‌پاشيدگي هويت‌هاي فرهنگي محلي، ترويج ضدهنجارهاي اخلاقي و فرهنگي، بدآموزي‌هاي گوناگون مانند ترويج مصرف گرايي، سست‌کردن ارزش‌هاي ديني و اخلاقي، گسترش لذت‌گرايي، فردگرايي، آسيب‌زدن به فرايندهاي رشد و تکامل فردي و اجتماعي، تقويت روحيه تبعيض نژادي و قومي، و بسياري مسائل ديگر تأثيرگذار بوده و هستند. اين مسائل به اشکال مختلف بر نهاد خانواده تأيرات عميق مي‌گذارند. در اينجا محال اين نيست تا درباره آسيب‌شناسي رسانه‌ها صحبت کنيم. اين موضوع را محققان تاکنون به نحو دقيق بررسي نکرده‌اند. همان‌طور که نمي‌توان به نحو مبالغه‌آميزي درباره آسيب‌هاي رسانه‌ها صحبت کرد، نمي‌توان اين آسيب‌ها را ناديده گرفت. براي نمونه، برخي بر اين عقيده اند که 15 درصد طلاق زنان در ايران به دليل تماشاي شبکه «فارسي وان» است.

بازنمايي خانواده چه نقش و تأثيراتي بر تحولات و ابعاد گوناگون خانواده دارد؟ اينکه در رسانه‌ها بازنمايي‌هاي گسترده‌اي از خانواده‌هاي متنوعي مي‌شود چه تأثيري بر دگرگوني و تحول خانواده‌ها دارد؟

در بازنمايي‌ها، ديدگاه واحدي وجود ندارد، در نتيجه مي‌بينيم هنرمندان، رمان‌نويسان، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان نسخه‌اي از وجه آرماني و مطلوب و يا نامطلوب خانواده را به ما نشان مي‌دهند؛ اين امر بر تصور ما از مفهوم خانواده تأثير مي‌گذارد و در نتيجه، عملکرد ما در خانواده خودمان نيز تغيير خواهدکرد. با پذيرش يک نسخه و کار گذاشتن نسخه‌اي ديگر، براي تغيير آماده مي‌شويم، به تعبير ژان پل ساتر، توصيف کردن، تغيير‌دادن است. وقتي در علوم انساني، توصيف‌ها، روزبه‌روز انبوه‌تر مي‌شوند، تغييرات نيز تشديد مي‌شوند. قرار گرفتن خانواده به موضوعي براي شناخت، يکي از تحولات اصلي زندگي امروز به‌شمار مي‌آيد و همين امر زمينه‌اي براي تغيير است. نشان دادن، همان تغيير دادن است. در نتيجه، بازنمايي يکي از عوامل تغيير در خانواده خواهد بود.

نشان دادن خانواده، تغيير دادن آن است و بازنمايي خانواده در تغيير آن مؤثر است. حال بايد پرسيد سازوکار اين تغييرات چيست؟ يعني چگونه نشان دادن به تغيير دادن مي‌انجامد. سپس مي‌توانيم بپرسيم شدت، حدت و ميزان و نوع تغييرات چگونه است؟ از سؤال اول آغاز مي‌کنم، اينکه سازوکار رابطه بازنمايي و تغيير خانواده و کيفيت آنها چگونه است؟

خانواده چندين بعد بنيادين دارد که بر اساس آن ابعاد عمل مي‌کند، شکل مي‌گيرد و تغيير مي‌کند. يکي از آنها، بعد مادي خانواده است. بعد مادي خانواده يعني مجموعه شرايط مادي، ديني و تاريخي که خانواده را شکل مي‌دهد. براي مثال، شيوه اقتصادي جامعه، يکي از آن شرايط است. در جامعه‌اي که شيوه معيشت در آن کشاورزي است، کل مناسبات درون خانواده تحت تأثير شيوه معيشتي کشاورزي و دامپروري تغيير مي‌کند يا وقتي شيوه معيشتي جامعه، صنعتي و خدماتي است، خانواده دگرگون مي‌شود. فناوري و نوع فناوري بر نوع و شکل و عملکرد خانواده تأثير‌گذار است. به همين دليل، ميزان توسعه‌يافتگي و توسعه‌نيافتگي اقتصادي جامعه بر عملکرد خانواده تأثير مي‌گذارد. اينکه ما در جامعه‌اي زندگي مي‌کنيم که يا منابع انبوه دارد يا منابع آن کمياب است، مي‌توان اين موارد را شرايط مادي و عيني خانواده برشمرد. اما شرايط ذهني خانواده، يعني مجموعه‌اي از عوامل از قبيل نظام ارزش‌هاي جامعه و تاريخ و يا ارزش‌هايي که به صورت تاريخي شکل نگرفته‌اند، اما توانسته‌اند در دوره‌اي کوتاه جزء ترجيحات جامعه شوند و اولويت يابند.

وجه ديگر جهان‌بيني و تصوري است که ما از انسان و اهداف کلي حيات او داريم؛ ممکن است جهان‌‌بيني ما قدسي يا زميني و يا ترکيبي از آنها باشد. البته طيف وسيعي از اين ترکيب‌ها را مي‌توان تصوير کرد. بعد ذهني سوم خانواده، تصورات و پنداشت‌هاي ما از خانواده و مناسبات انساني و اجتماعي و فردي جامعه است. هر کدام از اين سه وجه رابطه فعال متقابل با وجه مادي دارند، يعني شيوه کشاورزي، صنعتي يا دامپروري في نفسه همه چيز را تعيين نمي‌کنند، بلکه در ترکيب با نوع جهان‌بيني و نظام ارزشي و يا يک نظام تخيل فرهنگي است که تعيين‌کننده است. به همين دليل نظام کشاورزي در افغانستان نوعي خانواده را توليد مي‌کند و در ايالات متحده امريکا نوع ديگري را. صنعتي شدن نيز به همين ترتيب. بيشتر جوامع دنيا صنعتي شدن را پشت سر گذاشته‌اند، اما خانواده‌اي که در اين جوامع شکل گرفته است در کشورهاي گوناگون يکسان نيست. زيرا عوامل ذهني و عيني، شرايط زيست خانوادگي را تحت تأثير قرار مي‌دهد. عکس اين مسئله نيز صادق است، يعني عوامل ذهني نيز توسط عامل مادي مشروط مي‌شوند، بلکه کليت معنادار خانواده در رابطه‌اي پيچيده پديد مي‌آيد.

بازنمايي خانواده بعد ذهني يا ابعاد ذهني ما در زندگي خانوادگي، ارزش‌ها، جهان‌بيني و تخيلات فرهنگي ما تأثير مي‌گذارد. بازنمايي‌هايي را که در رمان‌ها، سريال‌ها،‌ کتاب‌هاي علمي ‌و متن‌هاي مطبوعاتي نشان مي‌دهند،‌ کاملاً دستکاري مي‌شوند و ما در پرتو اين بازنمايي‌ها نوعي خودآگاهي يا آگاهي نسبت به آگاهي‌هاي پيشين خود يا عدم آگاهي‌هاي پيشين خود مي‌يابيم. بنابراين، اولين وجهي که در سازوکار بازنمايي مي‌توان بيان کرد آن است که بازنمايي نقش تعيين‌کننده‌اي در شکل دادن و دگرگوني ابعاد ذهني ما در درون خانواده دارد.

دومين بعد مهم رابطه ميان بازنمايي خانواده به وجوه ارتباطي در زندگي اجتماعي و خانوادگي بازمي‌گردد. بازنمايي‌ها فقط توليد‌کننده تصورات و تخيلات ما نيستند. بلکه فضايي تعاملي و ارتباطي هستند که ما در آن فضا زندگي و‌ تجربه مي‌کنيم. ابزارهاي بازنماي جديد که در حال شکل‌گيري هستند؛ درگيري‌هاي ما را با موضوعات و تصويرهايي که بازنمايي مي‌شوند، زياد مي‌کنند. براي مثال، امروزه بازي‌هاي رايانه‌اي چند بعدي شده‌اند و روز به روز بر تعداد افرادي که با بازي‌هاي رايانه‌اي بازي مي‌کنند، افزوده مي‌شود. اين بازي‌ها افراد را در فضايي واقعي اما در دنياي مجازي درگير مي‌کنند. شبکه‌هاي اينترنت و برنامه‌هاي تلويزيوني نيز همين‌گونه‌اند که البته در ايران کمتر، اما در کشورهاي ديگر دنيا به شکلي گسترده «ارتباطات آييني» را شکل مي‌دهد. ارتباطات آييني ارتباطاتي هستند که افراد خود بازيگران جريان ارتباط هستند و تماشاچي و ارتباط‌گير محض نيستند. فرآيند ارتباط مانند فرآيند و رابطه چهره‌به‌چهره است؛ شرکت کردن در مراسم آييني مانند يک جشن و مراسم سوگواري و مانند آن است که خود انسان‌هاي تماشاگر، بازيگر نيز هستند. همان‌طور که افراد با برنامه‌اي تلويزيوني، تماس مي‌گيرند و صحبت مي‌کنند و يا بواسطه پيامک سؤال مي‌پرسند و يا نظرات خود پيرامون يک برنامه را اعلان مي‌کنند و حتي در مسابقه‌اي پيامکي شرکت مي‌جويند و به نوعي در فرايند برنامه‌سازي و تدوين و توليد برنامه نقش‌آفرين هستند. بنابراين خانواده از طريق تجربه شرايط جديد مانند شرکت در ميزگردها،‌ بازي‌هاي رايانه‌اي و فيلم‌ها و برنامه‌هاي مستند، وارد دنياي وسيعي مي‌شود که اشکال جديدي از مفاهيم و مناسبات خانوادگي در آن شکل مي‌گيرد. افراد از طريق تلويزيون، اينترنت و چت‌روم‌ها‌ چيزهايي را تجربه مي‌کنند که پيش از اين تنها در خانواده تجربه مي‌شدند. وجه ديگر آنکه خانواده از طريق ايجاد تجربه ارتباطي جديد، در تجربيات خود با ديگران شريک و سهيم مي‌شود، حتي آنجا که ارتباطات آييني نشده است، صحنه‌هاي که در رمان‌ها،‌ فيلم‌ها و گفتگوها ترسيم مي‌شوند، غالباً به گونه‌اي هستند که فرد مي‌تواند مانند بازيگر آنها را بازي کند و درگيري عميق همه‌جانبه‌اي با آن پيدا کند و با ديدن فيلم يا خواندن رمان مي‌خندد يا غصه‌دار مي‌شود. يعني تجربه عاطفي همه‌جانبه‌اي پيدا مي‌کند. در حالي‌که پيش‌تر آن را نمي‌يافت.

اما سومين سازوکاري که رسانه، مطبوعات، مجلات و اشکال گوناگون ابزارهاي بازنمايي و حتي علوم انساني و اجتماعي از طريق آن،‌ نهاد خانواده و مناسبات اجتماعي را تحت تأثير خود قرار مي‌دهند، عبارت است از مشارکت پيچيده و پنهان خانواده‌ها در فرآيند توليد بازنمايي‌ها. در وجه اول تأکيد شد بازنمايي در فرآيندهاي ديگر توليد مي‌شود و خانواده آن را دريافت مي‌کند. در وجه دوم، مجموعه‌اي از ارتباطات و احساسات تجربه مي‌شود. در وجه سوم، خانواده، دست‌اندرکار توليد بازنمايي‌هاست و خودش براي توليد بازنمايي فعال مي‌شود. اولين مثال ساده آن دوربين عکاسي است. دوربين عکاسي امروزه يک انقلاب همه‌جانبه در مناسبات انساني و خانوادگي پديد آورده است. «پير بورديو» در کتاب «عکاسي هنر ميانمايه» در سال‌هاي 1970 م. اين نکته را درباره اروپا بيان کرد که: «عکاسي ديگر متعلق به دربار و اعيان و اشراف نيست. عکاسي به ابزار بازنمايي طبقه متوسط شهري تبديل شده است که به کمک آن تشخص و هويت طبقاتي خود را نشان مي‌دهد، زيرا کارکردن با دوربين‌هاي عکاسي ديگر نه به مهارت نياز دارند و نه قيمت گراني دارند. از طرف ديگر يادگيري کار با آنها ساده است». امروزه نه تنها دوربين‌ها ارزان و آسان شده‌اند، بلکه در زندگي ما به مؤلفه‌اي ساختاري تبديل شده‌اند. ما با شکل‌هاي متعدد با دوربين زندگي مي‌کنيم. تلفن‌هاي همراه، دوربين‌ دارند؛ حتي از آيين‌هاي سوگواري و تولد فيلم‌برداري مي‌کنيم. به تعبير پيربورديو ما به کمک دوربين‌ها مي‌خواهيم جلوي گذر زمان را بگيريم و در مقابل فراموشي، مقاومت کنيم. ما انبوهي از تصاوير را داريم که اين شکلي از آن است. شکل ديگر، نوشتن خاطرات و توليد متن است. صد سال پيش تنها 5 درصد مردم ايران باسواد بودند و امروزه 95 درصد باسوادند. در صد سال گذشته ما در سال 50 جلد کتاب منتشر نمي‌کرديم اما امروزه 70 هزار عنوان کتاب منتشر مي‌شود. صد سال پيش فضاهاي بسيار کمي‌براي مطالعه وجود داشت، اما حالا فضاهاي مطالعاتي بسيار گسترده شده است. در نتيجه، جامعه با وضعيت جديد و جالبي روبه‌رو شده است. افراد هم ميل به ابراز خود را پيدا کرده‌‌اند. ويژگي دنياي پست‌مدرن آن است که همه تمايل بيشتري به ابراز خود پيدا کرده‌اند. ساده‌ترين شکل ابراز وجود، دوربين‌ها و پيچيده‌ترين آنها داستان‌ها و رمان‌ها هستند. اما شکل ديگري از بازنمايي وجود دارد که شايد ما به آن توجه نکنيم، پيامک‌ها،‌ ايميل‌ها، چت‌روم‌ها و بي‌نهايت متن در اينترنت در مورد رابطه‌هاي انساني وجود دارد. بازنمايي خانواده، به پديده‌اي عمومي‌ تبديل شده است؛ البته اين کارها تنها بر عهده رسانه‌ها و علوم انساني نيست، بلکه يکي از کارهاي مستمر زندگي همه ما که سندها و تصاويري را از تجربه‌هاي فردي، جمعي، خانوادگي و حتي خصوصي و عمومي‌خود توليد مي‌کنيم. بنابراين وجه سومي ‌که به دنبال سازوکار پيوند خانواده است، مشارکت فعال خانواده در بازنمايي است. فقط نهادهاي رسانه‌اي و دانشگاه‌ها نيستند که در حال بازنمايي خانواده هستند، بلکه خود خانواده نيز در اين امر مشارکت مي‌کنند.

در گذشته نه چندان ‌دور، خويشتن‌داري و توداري، محرمانه تلقي کردن، پستو داشتن، ارزش‌ اجتماعي بود. در قديم گفته مي‌شد که ذهب و ذهاب و مذهب خود را پوشيده بدار. هزاران توصيه اخلاقي مبني بر سکوت داشتيم. پنهان کردن برخي چيزها را به هزار شکل مذهبي توصيه مي‌کرديم. دشمن فرض کردن و احساس ناامني وجود داشت. اما الان برعکس شده است. هر کسي براي خود بلاگ يا وبسايت دارد و در آن اسرار هويدا مي‌کند و آشکارا درباره خود سخن‌ها مي‌گويد.

در ايران همه اين موارد، هم درباره انسان صادق است و هم درباره خانواده. بنابراين وقتي اين سه وجه را مطرح مي‌کنيم،‌ واقعاً‌ هر سه وجه‌، خانوادگي است. زيرا به ندرت تجربه‌هاي منفرد داريم. تلويزيون در ايران به صورت خانوادگي مشاهده مي‌شود و به صورت خانوادگي تفسير مي‌شود. چه تلويزيون دولتي و چه ماهواره‌ را همه به صورت جمعي تماشا مي‌کنند. در نتيجه قدرت تأثيرگذاري بر خانواده تشديد مي‌شود. براي مثال در وجه اول، (تصورات ذهني)، وقتي خانواده‌ها برنامه‌اي‌ را مي‌بينند و درباره آن گفتگو مي‌کنند، در همين فرايند گفتگو بسياري از مسائل دروني و ملکه ذهن افراد مي‌شود. با تمرکز و برجسته‌کردن نکات خاص و نقادي و تحليل کردن برنامه‌ها، اين امکان فراهم مي‌‌شود که چيزهاي توليدشده،‌ بهتر، سريع‌تر و ماندگارتر در ذهن و ضمير و زبانشان تأثير بگذارد. در بخش ارتباطات آييني نيز همين‌گونه است. برنامه‌هايي که خانوادگي‌ترند،‌ تأثيراتشان بيشتر است. يعني ما در يک حرکت جمعي به سمت تلويزيون، راديو و‌ مجله مي‌رويم. حتي در عرصه دانشگاهي نيز همين‌طور است. قسمت سوم که خانواده توليد‌کننده بازنمايي است، عکس‌هاي دسته‌جمعي، آيين‌هاي دسته‌جمعي خانواده ماست که عملاًً ما با تصوير دسته‌جمعي، خانواده خود را نشان مي‌دهيم و اينکه چگونه ميان توصيف کردن و خانواده ارتباط برقرار مي‌شود، عمدتاً بر اساس الگوهاي ارتباطي است که اولي يک الگوي ارتباطي يک‌سويه‌اي است که عمدتاً توسط رسانه‌ها و درس‌هاي دانشگاه توليد مي‌شود و دومي ‌بر اساس ارتباط دوسويه، آييني و جمعي است و در حالت سوم خانواده خود يک رسانه و مولد تصوير، صوت و بازنمايي‌هاي گوناگون است.

مي‌توان از زاويه ديگري نيز سازوکار پيوند خانواده و سازوکاري که موجب تغيير مي‌شود و اينکه اين تغييرات چه پيامدهايي مي‌توانند داشته باشند را نيز نگاه کرد. همان طور که پيشتر اشاره کرديم خانواده،‌ بازنمايي آن، توصيف و نشان دادن آن، به طريق سنتي از طريق زبان و فرهنگ قومي ‌و شفاهي رخ مي‌داد، اما به صورت ناخودآگاه، جمعي و تا حدودي زيادي کمتر انضمامي‌ بودند. امروزه اتفاق مهمي‌ که در سازوکارهاي بازنمايي در خانواده رخ مي‌دهد، آن است که فرآيند بازنمايي جايگاه متفاوتي در مسائل خانواده پيدا کرده است. هر چند در گذشته اگرچه بازنمايي مهم بود، اما در سطحي بود که ساختار زندگي را انتظام ببخشد. يعني براي مثال به کمک زبان يک نوع نظام براي ساختار کشاورزي درست مي‌شد. اگر نظام کشاورزي شکل روابط اعضاء خانواده را تعريف مي‌کند، ادبيات شفاهي و مراسم مذهبي محتوا را نشان مي‌دهند. اما امروز نوع پيوند ميان بازنمايي و خانواده پديد آمده است که بازنمايي‌ها در مسير وحدت و انسجام نيستند، بلکه در مسير کثرت، تشخص،‌ هويت‌بخشي‌هاي شخصي و شالوده‌‌شکني‌هاي فردي قرار گرفته‌‌اند. در دنياي جديد رابطه ميان دنياي جديد و خانواده براي تغيير و ايجاد آشفتگي و ساختارشکني گذشته است. اين مسئله در سطوح گوناگون خود را آشکار مي‌کند. در بازنمايي پيشين تصحيح کردن مطرح بود، اما اکنون تغيير کردن مطرح شده است. در گذشته بازنمايي به صورت جمعي شکل مي‌گرفت، امروزه به صورت جمعي و تاريخي نيست. در گذشته نظام ديني و معماري ما نظام بازنمايي را در خود داشت، اما امروز نويسنده يا کارگردان با فرديت و هويت مشخص درباره بازنمايي خانواده بحث مي‌کند. سليقه شخصي او مهم‌تر از پيوندهاي تاريخي و اسطوره‌اي است. وقتي از بازنمايي در دنياي جديد سخن مي‌گوييم، از امري معضله‌اي بحث مي‌کنيم، زيرا ماهيت اين پيوند ماهيت محافظه‌کارانه، انتظام‌بخش و مستدام تاريخي نيست؛ حتي آنجا که در فيلم‌ها با تاريخ، سنت و متن‌ها به گذشته برمي‌گرديم، تداوم آنها را آرزو نمي‌کنيم. حتي آنها نيز براي نوعي تغيير و بازانديشي به خدمت گرفته مي‌شوند.

اشاره کرديد که بازنمايي‌ها همچون خود رسانه‌ها نقش مهمي‌در امروزي ساختن جامعه و خانواده‌ها ايفا مي‌کنند. لطفاً کمي‌ درباب ساز و کار اين نقش توضيح دهيد؟

درباره اينکه ماهيت بازنمايي چگونه در خدمت مدرن کردن مناسبات خانوادگي قرار مي‌گيرد و چگونه در تغيير مهم است بايد گفت حتي اگربازنمايي از زاويه ديني و مذهبي باشد، معلوم نيست شنونده يا بيننده هم همان نتيجه‌اي را بگيرد که برنامه‌سازان در نظر دارند، زيرا ماهيت بازنمايي،‌ تغيير کرده است. خانواده سنتي به نمايش گذاشته مي‌شود، اما در رمزگشايي بيننده، کدهاي ديگري باز مي‌شود. شايد يک رمان نوشته مي‌شود تا به ابعاد مذهبي و سنتي خانواده کمک کند، اما خواننده مطلب ديگري برداشت مي‌کند. نظام بازنمايي در دنياي جديد ماهيت يک‌طرفه ساخته است. امروزه عمده برنامه‌ها و يا متن که به بازنمايي خانواده مي‌پردازند به واسطه ابزارهاي مدرن توليد مي‌شوند. طبعاً ورود اين ابزارها که بعضاً از محصولات فرهنگ جهاني به شمار مي‌روند برخي از ابعاد خانواده‌ها و جامعه را تغيير مي‌دهند. در سطح بعدي مضامين توليد شده در باب خانواده‌ها، غالباً به سبک زندگي خانواده‌هاي مدرن اختصاص دارد. از اين‌رو، دريافت و مصرف اين برنامه‌ها نيز در بستري مدرن شکل مي‌گيرد و در مدرنيزه‌کردن خانواده‌ها بسيار اثرگذارند.

دومين وجه، آن است که اشکال جديد بازنمايي، تافته جدابافته مؤلفه‌هاي اجتماعي نيستند. آنها نيز بخشي از واقعيت‌ها به‌شمار مي‌آيند. براي مثال، دنياي اطلاعات،‌ مهاجرت،‌ بازنمايي، فردگرايي، عصر قدرت‌گيري سوژه‌اي، عرفي‌شدن و بسياري مسائل ديگر، مؤلفه‌هاي اجتماعي هستند. نظام‌هاي بازنمايي و ارتباطي به اشکال گوناگون تحت تأثير محيط قرار گرفته‌اند. نظام‌هاي بازنمايي هر قدر هم کنترل شوند،‌ باز مؤلفه‌هاي ديگر، مانند فرديت،‌ عرفي‌شدن، فناوري شدن‌،‌ دموکراتيک‌شدن، عقلاني‌شدن و زنانه شدن را به صورت کدهايي کنار خود مي‌نشانند. براي مثال، يکي از اهداف سريال حضرت يوسف (ع) نشان دادن اشکال تاريخي مناسبات خانوادگي بود، اما معلوم نيست که وقتي اين سريال پخش ‌شد، چه فهمي ‌از آن صورت گرفت. معلوم نيست برادران يوسف در اين سريال چه جايگاهي يافتند. مجموعه مناسباتي که در دربار فرعون وجود داشت، به کجا کشيده ‌شد. شايد کارگردان هدف مقدسي داشت، اما نمي‌توان وجه کليت بازنمايي را که در نگاه بيننده است، حذف کرد. همه بازنمايي‌هاي خانوادگي در بردارنده همه مؤلفه‌هاي فرهنگي امروزين هستند که مي‌خواهند آن را وارد خانواده کنند، در حالي‌که در گذشته ‌چنين نبود. هر چيزي در گذشته در جايگاه خود قرار داشت.

چه اجزائي از خانواده بيشتر دچار تحول شده است و چقدر بنيادين هستند؟

براي تبيين اين بحث، اجزاء‌ و مؤلفه‌هاي خانواده را تجزيه مي‌کنيم و سپس تأثيرات هر کدام از عوامل بازنمايي و علم را بر هر يک از مؤلفه‌ها، توضيح مي‌دهيم. در نگاه کلي مي‌توان‌ نهاد خانواده را به مؤلفه‌هاي زير تقسيم کرد:

1- بعد خانواده: تعداد اعضاء‌ خانواده را بعد خانواده مي‌گويند؛ جمعيت‌شناسان درباره اين موضوع بسيار مطالعه و تحقيق مي‌کنند.

2- کارکردهاي خانواده: يعني خانواده چه نيازهايي را چه در سطح زندگي اجتماعي و چه در سطح فردي پاسخ مي‌دهد.

3- معناي خانواده: معناي خانواده يا نظام ارزش‌ها و نظام معنايي که افراد درون خانواده، تلقي‌ها و باورها و پنداشت‌ها،‌ الگوهاي عمل و هنجارها و به طور کلي شيوه رفتار خود را تنظيم و تفسير مي‌کنند.

4- مکان خانواده: خانواده با خانه همراه است. خانواده بدون مکان، ناممکن و موهوم خواهد بود. اعضاء‌ خانواده وقتي زير يک سقف قرار مي‌گيرند،‌ هويت خانوادگي پيدا مي‌کنند. تنها وجود يک ارتباط حقوقي ميان زن و مرد براي تشکيل خانواده کافي نيست، بلکه بايد زن و مرد به طور منظم در يک مکان معين با هم ملاقات داشته باشند و زندگي کنند و فرزندان آنها در کنارشان باشند.

5- بعد ارتباطي خانواده: يعني مجموعه‌اي از دادوستدها، روابط و مناسبات در ميان افراد است که به آنها خانواده گفته مي‌شود. مناسبات خانوادگي هم در درون خانواده است و هم ميان خانواده‌ها وجود دارد.

6- بعد اقتصادي خانواده: به اين معنا که خانواده با تملک برخي دارايي‌ها و اشياء‌ و اموال وجه نمادين خود را تعريف مي‌کنند. ممکن است خانواده‌اي فقير يا ثروتمند باشد، اما به هر حال خود ملک و لوازم خانگي و مقدار حقوق و درآمدي که براي تأمين نيازهايشان دارند و همچنين پس‌انداز و همچنين دارايي‌هاي منقول و غيرمنقول، يکي از اجزاء‌ مهم خانواده به‌شمار مي‌آيد. به تعبير ديگر خانواده بايد بعد مادي و عيني نيز داشته باشد.

7- انسان: خانواده مجموعه از انسان‌ها است. تلقي از انسان و معناي آن، نقش تعيين‌کننده‌اي در مناسبات خانوادگي دارد. اغلب هنگام بحث از خانواده، از ساختار، مناسبات، کارکردها، و ديگر مؤلفه‌هاي آن سخن گفته مي‌شود، ولي از انسان چيزي بيان نمي‌کنند. در حاليکه شايد بتوان گفت مقوله انسان و تلقي از آن بيش از مؤلفه‌هاي ديگر، در کيفيت و چگونگي خانواده تأثيرگذار است. براي مثال، نه تنها انديشه بلکه بدن آدمي ‌و تلقي از آن مي‌تواند نوع يا کل الگوي مناسبات درون خانواده را دگرگون سازد.

حال بايد ديد که تبديل شدن به موضوع بازنمايي و شناخت، چه پيامدها و تأثيراتي بر اين مؤلفه‌ها دارد. از بعد خانوار آغاز مي‌کنيم، يعني تعداد و حجم خانواده. جامعه‌شناسان و محققان اجتماعي، معمولاً ظهور خانواده هسته‌اي را مهم‌ترين ويژگي جامعه مدرن مي‌دانند. دنياي پيشامدرن، خانواده گسترده و خانواده امروزي و مدرن، خانواده هسته‌اي است. خانواده‌ گسترده زن و مرد و پدر و مادر و فرزندان ازدواج‌کرده و ازدواج‌نکرده را دربرمي‌گيرد، اما خانواده هسته‌اي تنها فرزندان ازدواج‌نکرده را شامل مي‌شود. امروزه برخي جمعيت‌شناسان و جامعه‌شناسان چنين اعتقادي ندارند و معتقدند در دنياي پيشامدرن خانواده هسته‌اي نيز وجود داشت. آنچه در دنياي مدرن رخ داده است، گسترش خانواده هسته‌اي است نه ظهور آن. برخي نظريه‌پردازان نيز معتقدند خانوده گسترده در دنياي مدرن از ميان نمي‌رود، بلکه وجه غالب زندگي نيست. به علاوه، خانواده هسته‌اي و گسترده‌ اشکال متفاوتي نيز يافته‌اند، يعني شکل‌هايي از خانواده گسترده وجود دارد که روابط خانوادگي در آن گسترده است، اما لزوماً همه در يک خانه زندگي نمي‌کنند.

از تغييري که در مورد حجم خانواده رخ داده است،‌ مي‌توان به ظهور خانواده‌هاي تک‌والدي و خانواده‌هاي همباشي اشاره کرد. حتي خانواده هسته‌اي نيز اشکال متفاوت و تازه‌اي يافته است.

اما اشکال يا صورت‌هاي جديد خانواده تا چه حد حاصل بازنمايي هستند؟ تصويرهاي تلويزيوني و مطبوعاتي، رمان‌ها‌، کتاب‌هاي درسي و يا حتي تحقيقات علمي ‌در مورد مناسبات خانوادگي و زناشويي و امثال اينها چه ميزان بر بعد خانوار تأثير مي‌گذارند؟ رابطه در اين بازنمايي‌ها چگونه است؛ يعني بازنمايي مقدم بر تغييرات است يا رابطه ديالکتيکي اولويت دارد؟

رابطه ديالکتيکي در اين زمينه وجود دارد؛ در اين زمنيه بحث تقدم و تأخر زماني مطرح نيست. امروزه با واقعيتي به عنوان کوچک‌شدن بعد خانوار روبه‌رو هستيم که تحت‌تأثير مجموعه وسيعي از عوامل شکل گرفته است. يکي از اين عوامل بازنمايي و عامل ابژگي است. از آنجا که ديگران کمتر اين بحث را مطرح کرده‌اند، بيشتر بدان مي‌پردازيم، هرچند عوامل اقتصادي،‌ سياسي، توسعه شهرنشيني، ظهور فناوري‌هاي جديد و تحولات صنعت و اقتصاد بر ابعاد خانواده تأثيرگذارند، اما عاملي که موضوع بحث ماست، بازنمايي و ابژگي يا سوژگي است.

بعد خانوار چند معناي مهم در بردارد. بعد خانوار، به مثابه وجه واقعي از نهاد خانواده، دلالت‌هاي معنايي گسترده‌اي براي جامعه و خانواده دارد. براي اينکه بتوانيم بعد معنايي کوچک يا بزرگ بودن خانواده را بفهميم، راه ساده آن است که به تلقي مردم از کوچک يا بزرگ شدن خانواده توجه کنيم. در نگاه مردم، تعلق به خانواده کوچک يک ارزش اجتماعي به‌شمار مي‌آيد. در بافت اجتماعي امروز،‌ خانواده کوچک يعني خانواده مدرن، تحصيل‌کرده، آگاه به مسائل زمانه،‌ مسئوليت‌پذير،‌ پاسخگو به سرنوشت فرزندان و جامعه و مصلحت‌بين و در کل خانواده‌اي است که از نوع ويژه‌‌اي از عقلانيت مدرن برخوردار است. بنابراين بعد خانوار فقط يک بحث جمعيتي و موضوعي مربوط به فيزيولوژي و بدن انسان نيست. همچنين تنها يک مسئله فقهي، اخلاقي يا ديني هم نيست. همچنين يک موضوع اقتصادي صرف نيست. بعد خانوار يک جنبه نشانه‌شناسانه در کليت خانواده را دارد. ما امروزه خانواده‌هايي که بزرگ هستند را اغلب خانواده‌هايي مي‌شناسيم که به نسل‌هاي پيش تعلق دارند، افرادي‌ که چهل پنجاه سال پيش ازدواج کرده‌اند. معمولاً اگر يک فرد جوان و متعلق به نسل‌هاي امروزي بيش از دو فرزند داشته باشند. از طرف اطرافيان او با نوعي پرسش و حتي سرزنش همراه است که چرا ملاحظه خود و جامعه را نکرده و بي‌رويه فرزنداني را وارد جامعه کرده و نتوانسته است نوعي خويشتن‌داري و ملاحظه‌کاري در زندگي اجتماعي داشته باشد. امروزه خويشتن‌داري در بين زن و شوهر به يک ارزش تبديل شده که راهي براي کنترل مواليد و کنترل حجم و بعد خانواده است. اگر از ديدگاه پديدارشناسانه و معناشناسانه به قضيه نگاه کنيم درمي‌يابيم که بعد خانواده مسئله‌ايست که با مجموعه وسيعي از ارزش‌هاي اجتماعي و فرهنگي و باورهاي نوين درباره زندگي نوع خاصي از کيهان‌شناسي و جهان‌بيني ارتباط تنگاتنگ دارد. بعد خانواده، ريشه عميقي در تصور و پنداشت ما از سازوکارهاي خانواده،‌ عملکرد خانواده، نظم اجتماعي،‌ ماهيت انسان، آينده زندگي اجتماعي و همچنين ارتباط نزديکي با ارزيابي افراد و خانواده‌ها از جايگاه خودشان در جامعه انساني دارند. از اين ديدگاه، اگر به بعد خانوار نگاه کنيم، ‌رابطه بعد خانوار با رسانه‌ها و اشکال گوناگون بازنمايي‌ها و همچنين ابژه‌هاي شناخت در علوم به سادگي آشکار مي‌شود.

سؤال اصلي اين است که اين ارزش‌ها، ‌باورها، ‌جهان‌شناسي‌ها، اين تلقي کوچک‌بودن بعد خانواده، ‌به مثابه ارزش‌ خانوادگي از کجا سرچشمه گرفته که بعد معنايي خانوار را تشکيل مي‌دهد؟ اين معنا چگونه شکل گرفته و از کجا مي‌آيد؟

بخشي از اين معنا ريشه در واقعيت‌هاي زندگي اجتماعي انسان امروز دارد. براي مثال، انسان امروزي، در جامعه مصرفي زندگي مي‌کند. اين انسان، خواهان برخورداري حداکثر از تمام مواهب و امکان‌ها و فرصت‌هاي زندگي است. اين انسان ديگر هيچ حدي براي مصرف خود قائل نيست. پس‌انداز کردن، صرفه‌جويي کردن، مصرف نکردن،‌ محدود ساختن خويش، کنترل و نظارت بر رويه‌هاي مصرفي، ديگر در انسان امروز آن قداست و ارزش و اعتبار گذشته را ندارد. از طرف ديگر انتظارات بزرگ در ذهن و ضمير و زبان تک‌تک انسان‌هاي امروز به وجود آمده است. ميل به موفقيت و دست‌يافتن به بهترين‌ها و طي کردن نردبان ترقي و تکامل در زندگي به صورت يک امر عادي درآمده است. در چنين شرايطي، ‌افراد با محدوديت‌هاي زيادي از نظر توليد و تکثير فرزندان خود روبه‌رو هستند. گزارشي در چند سال پيش منتشر شده بود که بيان‌گر تحولي عظيم در ايران بود. سازمان برنامه‌و بودجه گزارشي منتشر کرد که نشان مي‌داد يک کودک در پنجاه سال پيش هيچ هزينه‌اي براي خانواده خود نداشت حتي در طول زندگي مقداري هم ثروت توليد مي‌کرد. اما امروز بر اساس گزارش هشت سال پيش هر فرزند پنجاه ميليون تومان هزينه براي خانواده دارد. براي دوران نوزادي، کودکي، نوجواني، هزينه‌هاي آموزشي و هزينه‌هاي ديگر زندگي بدون اينکه کمترين ثروت و خدمتي را براي خانواده توليد کند. من در تجربه خودم به عنوان فردي که در زندگي روستايي زندگي مي‌کردم چگونه براي خانواده خودم مولد ثروت بودم. اما فرزند من نه تنها هيچ خدمت و ثروتم براي من نيست بلکه ده‌ها برابر انتظار خدمت از من دارد. بنابراين واقعيت‌ شرايط عيني محدود شدن بعد خانوار را ايجاب مي‌کند.

اما شرايط ذهني هم بر بعد خانوار تأثير مي‌گذارد. به تعبير ديگر خانواده همان‌گونه که ريشه در سرزمين اجتماعي و اقتصادي دارد،‌ ريشه در پندار ما از خودمان، ديگران و جهان هستي هم دارند. تخيل فرهنگي ما به همان اندازه بر رفتارهاي ما تأثيرگذار است. در زمينه توليد نسل و يا بعد خانوار، تصوير و تصوري که رسانه‌ها از يک خانواده ايده‌آل ترسيم مي‌کنند، تصوير خانواده کوچک،‌ کوچک و کوچک‌تر است. سريال‌ها، داستان‌ها و رمان‌ها و حتي تبليغاتي که بر در و ديوار شهر مشاهده مي‌شود و نتايج تحقيقاتي که محققات اجتماعي درباره زندگي خانوادگي منتشر مي‌شود حداقل نتيجه‌شان کاهش بعد خانوار و کاهش جمعيت است. بلکه از وجهي يکي از ابعاد گسترش بعد خانوار چه مشکلات و بدبختي‌هايي براي خانواده ايجاد مي‌کند. بخش ديگر اين است که کوچک بودن خانواده چه دستاوردهاي سازنده‌اي براي مادر يا پدر دارد.

نيازي نمي‌بينم که يک‌يک فيلم‌ها و سريال‌ها را مثال بزنم زيرا همه با آنها سروکار داريم،‌ تنها چيزي که مي‌توان گفت اين است که کوچک بودن خانواده ارتباط نزديکي پيدا کرده است با بدن زيبا و سالم. زنان ما اشتياق زيادي به داشتن اندام زيبا و لاغر و باريک با پوستي کشيده، ظريف و اندامي‌ دست‌ناخورده دارند. اين بدن ايده‌آل، نمي‌تواند از راه زايمان‌هاي مکرر،‌ حاصل شود، آرزوي زيبايي، لاغري و ظرافت در اندام قرين است با محدوديت در بعد خانواده. تمام ستارگان سينما و تلويزيون عروسک‌هايي که کودکان با آنها بازي مي‌کنند، تصاويري که بر دروديوار شهرها ديده مي‌شود وتمام شخصيت‌هاي داستاني، زنان موفق کساني هستند که نه تنها فرزندان کمي‌ دارند بلکه به دليل نداشتن فرزند، بدن‌هاي سالم‌تري نيز دارند. طبيعتاً در چنين فضاي بازنمايي از بدن زنان، بعد خانوار نمي‌تواند گسترده شود.

از طرفي شخصيتي که از مرد در رسانه‌ها بازنما مي‌شود نيز دلالت‌هاي آشکاري بر کوچک بودن بعد خانوار دارد. اگر در رسانه‌ها، بدن زنانه ابژه اصلي بازنمايي زن است، موفقيت مرد در فعاليت‌هاي شغلي مهم‌ترين ابژه بازنمايي چهره مرد است. مردان موفق در سريال‌ها، رمان‌ها و مطبوعات کساني هستند که فرزندان کمي ‌دارند يا ازدواج نکرده‌اند. مردان موفق همچنين در سريال‌هاي تلويزيوني و مباحث مطبوعاتي و رمان‌ها و داستان‌ها مرداني هستند که فرصت فراواني براي پرداختن به همسرشان دارند. مرد خوب مردي است که وقت زيادي را صرف نوازش همسرش مي‌کند. در گذشته، چنين تصويري از مردان در ذهنيت اجتماعي و تخيل فرهنگي ما وجود نداشته است. زبان خانوادگي امروزه انباشته از واژگاني است که مردان به کار مي‌برند، واژگاني که در گذشته، تابو بودند. براي مثال امروزه براي يک مرد بسيار ساده است که همسرش را «عزيزم»، «گلم»، «دوستت دارم» و «عشقم» و مفاهيمي ‌از اين نوع خطاب کند. به‌خصوص براي مردان جوان. در گذشته تصوير مرد به مثابه انساني بود که اقتدار و کاريزماي او اجازه نمي‌داد که زبان و زمان خودش را براي همسر يا شريک زندگي‌اش تقسيم کند. چنين مرد سنتي،‌ حتي ضرورتي نمي‌ديد که براي فرزندانش شخصيتي مهربان و دوست‌داشتني باشد. ضرورتي نداشت که پدر فرصتي براي بازي با فرزندانش و زندگي با آنها بگذراند. پدر مي‌بايست پول و امکانات و نيازهاي خانواده را تأمين مي‌کرد. امروزه بازنمايي که از مرد ايده‌آل يا مرد خوب در رسانه‌ها وجود دارد،‌ به گونه‌اي است که براي يک مرد خوب‌ شدن هرگز نمي‌توان فرزندان زيادي داشت. از سوي مردم بايد وقت زيادي را صرف معيشت و کسب درآمد کنند. همچنين مسئوليت نوازش کردن و مهرباني‌کردن و بازي کردن با فرزندان و همسر نيز بايد به خوبي انجام شود. در نتيجه زن ايده‌آل با بدن زنانه ايده‌آل و مرد ايده‌آل با روحيه مهربان و دلسوز و صميمي‌اش نمي‌توانند خانواده‌اي با بعد گسترده داشته باشند. محدوديت‌هاي انساني، اجتماعي و سياسي در عمل اجازه وجود چنين مرد و زني را نمي‌دهد.

آيا مطالبي که شما فرموديد يک تحميل است يا يک اقتضاء و اينکه آينده اين خانواده مشخص نيست. يعني اگر خانواده گسترده تا بيست سال پيش دوام آورده بود معلوم نيست که آيا اين خانواده با اين وضعيت دوام خواهد آورد يا خير؟

همان‌گونه که در بحث‌هاي قبل اشاره شد، شرايط عيني گوناگوني اين تحول يعني تحول از خانواده گسترده و هسته‌اي و از خانواده بزرگ به کوچک را فراهم کردند. قطعاً اقتضائات مادي و تاريخي و عيني روشني براي اين وجود دارد اما من قصد دارم بعد رسانه را بگويم. اينکه چرا اين بازنمايي‌ها به واقعيت‌هاي اجتماعي بازمي‌گردد.

آيا رسانه ابزار و فراهم کننده اقتضاء است و بر اساس برنامه‌اي اين اقتضائات را براي خانواده تحميل مي‌کند يا آن را تسهيل مي‌کند؟

رسانه‌ها نه تحميل مي‌کنند و نه يک اراده‌اي براي ايجاد چنين تحميلي وجود دارد. رسانه‌ها براي اينکه بتوانند براي زندگي امروز مخاطب داشته باشند و مورد توجه بينندگان، شنوندگان و خوانندگان خود قرار گيرند، ناخودآگاه به سوي شرايط عيني و واقعي مردم حرکت مي‌کنند. در عين حال رسانه‌ها، تحت‌تأثير کارشناسان، کارگردانان، توليدکنندگان، برنامه‌سازان، مديران و سياست‌گذاران نيز هستند، مجموعه عواملي که رسانه‌ها را مديريت مي‌کند به طبقه متوسط و متوسط به بالاي جامعه تعلق دارد. اين افراد معمولاً ارزش‌هاي اجتماعي و فرهنگي طبقات خاص خود را دارند. اين ارزش‌ها،‌ به شکل‌هاي مختلف در فعاليت‌هاي حرفه‌اي آنها بازنما و بازتاب مي‌شود، از اين رو رسانه‌ها، هم تحت‌تأثير جامعه هستند و هم تحت تأثير گروه خاصي از کارگزاراني که آنها را مديريت مي‌کنند. اما علاوه بر اين، دو گروه يعني جامعه و گروه کارگزاران رسانه‌اي را تحت‌تأثير عوامل جهاني هم دانست. شبکه‌هاي تلويزيوني، ‌راديويي، مطبوعاتي و اينترنتي به نوعي از شبکه‌هاي جهاني الهام مي‌گيرند و تقليد يا اقتباس مي‌کنند و در عين حال خود رسانه تلويزيون، راديو، ‌اينترنت و مطبوعات به عنوان قالب‌هاي فرهنگي براي بازنمايي نوعي محدوديت هم دارند.

ما سلسله عواملي داريم که اشاره فرموديد يک سري اقتضائات براي جامعه ايجاد مي‌کنند، سلسله عوامل مختلف مثل شهرنشيني، اقتصاد و عوامل ديگر بعد خانواده را کوچک کرده است. ممکن است رسانه خودش يک عامل روي تحولات خانواده نباشد، بلکه يک حلقه واسط يا تسهيل‌گر مي‌شود و خانواده را راضي مي‌کند که تغييرات را بپذيرد.

تعبير حلقه واسط تعبير جالبي بود. رسانه‌ها در تمام زمينه‌ها از جمله خانواده،‌ هم به نوعي به بازتوليد ارزش‌هاي موجود در جامعه مي‌پردازند و هم در عين حال توليدکننده ارزش‌هاي جديد هستند. از اين حيث، بازتوليدکننده ارزش‌هاي موجودند که بدون بازتوليد کردن ارزش‌هاي غالب در جامعه، نمي‌توانند ارتباط جدي و فعالي با بينندگان و شنوندگان خود برقرار کنند، لاجرم چيزي را نشان مي‌دهند و مي‌نويسند که مردم آن را بيشتر مي‌پذيرند. اما در عين حال اين‌گونه نيست که مثل آيينه جامعه را بازتاب کنند براي همين از واژه بازنمايي استفاده مي‌کنند. همان‌طور که گفته شد بازنمايي به معناي دخالت‌هاي ايدئولوژيک، گزينشي و فعال رسانه‌اي در عرصه نشان دادن واقعيت‌هاست. ممکن است نشان‌دهنده واقعيت باشد اما تمام واقعيت نيست بلکه بخش گزينش شده و دست‌کاري شده از واقعيت است. از يک سو ارزش‌هاي اجتماعي طبقه متوسط و متوسط رو به بالايي که مولدان و کارگزاران رسانه هستند در اين ايدئولوژي و گزينش رسانه‌اي واقعيت در خانواده دخالت مي‌‌کنند و طبقه متوسط به بالا و هسته‌اي شکل آرماني اين طبقه است. ممکن است براي طبقه پايين چنين چيزي واقعيت نداشته باشد اما براي طبقات بالا واقعيت دارد. کارشناسان مولد برنامه‌هاي رسانه‌اي‌، تأثير جدي بر کيفيت برنامه‌ها مي‌گذارند.

شايد بتوان گفت در زمينه برخي از ابعاد خانواده تعارض جدي بين دولت‌ها در ايران در تمام پنجاه‌ شصت سالي که رسانه شکل گرفته با طبقات متوسط کارگزار و کارشناس وجود نداشته است. يعني اين دو گروه در يک زمينه با هم هم‌عقيده بودند. اينکه خانواده کوچک‌تر،‌ سعادت بيشتر و زندگي آسوده‌تر. علي‌رغم اينکه بعضي از دولت‌ها و برخي رهبران اين‌گونه نينديشيده باشند ولي مجموعه سياست‌هاي رسانه‌اي و مطبوعاتي ايران چنين چيزي را القا کرده است. علاوه بر اين، رسانه‌ها طيف وسيعي از کانال‌ها هستند که اکثريت آنها در کنترل دولت نيست. صرفاً بازنمايي در رسانه‌ها و مطبوعات نيست بلکه در رمان‌ها و در تحقيقات دانشگاهي هم هست. اين رسانه‌ها اساساً در کنترل دولت نيست. دولت نمي‌تواند مغز رمان‌نويس را مديريت کند. به همين دليل کوچک‌شدن خانواده به مثابه يک ارزش اجتماعي و نشانه آرماني از خانواده خوب در جهان بازنمايي ايراني طي نيم قرن گذشته، جاي خود را باز کرده است و بخشي از تخيل ما شده است.

علي‌رغم تمام انتقادهايي که وجود دارد رسانه همچنان به روش خود پاي‌بند است. من خبرهاي اول ياهو را که مي‌خوانم و سوپراستارهاي‌هاليوودي را مي‌بينم که چهار بچه دارند که يا براي خودشان است يا به فرزندي قبول کرده‌اند. در سريال‌هاي ايراني با اينکه شرايط 18 سال پيش را نشان مي‌دهد مي‌بينيم که خانواده‌ها يک يا دو فرزند دارند در حاليکه در آن شرايط تاريخي خانواده همه چهار يا پنج فرزنده هستند. اين بازنمايي تصوير خانواده را تغيير داده است. يعني خانواده‌هاي با فرزند زياد به تاريخ پيوسته‌اند و عوارض آن هم مشخص است. آيا موضع شما دفاع از رسانه يا بررسي رسانه است؟

من به عنوان يک انسان‌شناس‌، تحليلم اين است که ما در فضاي فرهنگي‌- اجتماعي موجود با محدوديت‌هايي اقتصادي و معنايي که داريم، قطعاً بعد خانوار هر قدر کوچک‌تر بشود، ما به لحاظ اجتماعي، اقتصادي و اجتماعي شرايط بهتري خواهيم داشت. دلايل زيادي هم در اين رابطه وجود دارد. که من نمي‌خواهم زياد درباره‌اش بحث کنم. اين الان مسئله ما نيست. مسئله ما الان اين است که بازنمايي در خانواده چه تأثيري دارد. اين درست است که ستارگان ‌هاليوود ممکن است چند بچه داشته باشند، اما زندگي ستاره‌هاي ‌هاليوود يک زندگي استثنايي است. در منطق غرب هم ستاره يک زندگي بهنجار و عادي خانوادگي به حساب نمي‌آيد. آنها ازدواج‌هاي مکرر دارند و دوستي‌هاي زيادي دارند. تربيت بر عهده خودشان نيست. جراحي‌ها و هزينه‌هايي که بر روي بدن‌هايشان انجام مي‌دهند، بنابراين نمي‌توانيم بازنمايي‌هاي ‌هاليوودي را مبنايي براي شناخت خانواده غربي و غيرغربي قرار دهيم.

لطفاً کمي‌ هم به ابعاد ديگر خانواده اشاره نماييد. مادي‌ترين آن بعد خانواده بود. فرموديد که دومين بعد خانواده‌،‌ کارکردهاي خانواده است.

خانواده در دنياي پيشامدرن، خانواده گسترده‌ و داراي کارکردهاي وسيع و گسترده بود و نيازهاي رفاهي، بهداشتي، فراغتي، ارتباطي و حتي ديني و اعتقادي اعضاء‌ خانواده خود را تأمين مي‌کرد. در گذشته مردم در خانه به دنيا مي‌آمدند. ماماها به خانه‌ها مي‌رفتند و زايشگاهي وجود نداشت. مراقبت از کودکان در خانه انجام مي‌شد و مهدکودک،‌ شيرخوارگاه وجود نداشت. محل بازي کودکان و اطفال در خانه بود و شهربازي محيط‌هاي سرگرمي‌ و تفريح بيرون از خانه و خانواده وجود نداشت. همچنين در گذشته تغذيه و غذا خوردن،‌ موضوعي کاملاً خانوادگي بود. سفره نماد اصلي گرماي خانواده به حساب مي‌آمد. گاهي براي بيان صميميت افراد با يکديگر گفته مي‌شد که فلاني با فلاني هم‌سفره است. هم‌سفره‌گي با هم‌خانگي هم‌معناست.

بنابراين کارکردهاي ديگر مثل زناشويي، ارضاء ميل جنسي، استراحت و تأمين آينده افراد، حمايت اجتماعي از افراد و کارکردهاي اقتصادي در زندگي به عهده خانواده بود. افراد خانواده زميني يا مزرعه‌اي داشتند که به همه اعضاء تعلق داشت. يا گاوها و گوسفندها به همه اعضاء‌ خانواده تعلق داشت. افراد خانواده نيازهاي معيشتي خود را از خانواده تأمين مي‌کردند اما از انقلاب صنعتي به بعد در نتيجه شهرنشيني و نظام اداري بوروکراسي،‌ محل کار از خانه و خانواده جدا شد و بعد نهادها و مؤسساتي به تدريج شکل گرفت که کارکردهاي خانواده را به تدريج و يکي‌يکي از خانواده گرفت. شايد يکي از نخسيتن کارکردهاي خانواده که از آن گرفته شد،‌ زايمان بود. تأسيس بيمارستان‌ها و زايشگاه‌هاي جديد در اواخر 19 و گسترش آن در قرن بيستم،‌ به تدريج خانه و خانواده را از محلي به عنوان زادگاه،‌ تبديل به محيطي مجزا و متفاوت از زادگاه کرد. من چون در روستا بزرگ شده‌ام و 40 – 50 سال پيش تا آنجا که به خاطر دارم همه خواهر و برادرهاي من در خانه به دنيا آمدند به همين دليل، خانه و خانواده براي امثال من که در خانه به دنيا آمده‌ايم، از يک معناي متفاوتي برخوردار است تا فرزنداني که نمي‌دانند در کدام بيمارستان به دنيا آمده‌اند. من بر روي مفهوم به دنيا آمدن و خانه تأکيد مي‌کنم. به دليل اينکه جدايي مکاني مجموع جديدي از جدايي‌هاي ديگر را هم به دنبال داشته است. ما نه تنها فقط در خانه به دنيا نمي‌آييم بلکه در خانه پرورش هم نمي‌يابيم. بسياري از زنان به دليل اشتغال،‌ کودکان خود را به شيرخوارگاه و بعد به مهدکودک مي‌سپارند. در نتيجه بخش مهمي‌از لحظات بيدار کودکان در محيطي بيرون از خانه سپري مي‌شود.

به همين ترتيب در سنين بالاتر مدرسه و دانشگاه محل‌هاي اصلي براي زندگي فرزندان ما هستند و تنها براي خواب و استراحت به خانه مي‌آيند.

سفره نيز کم‌کم از خانه‌ها به بيرون آمده است. رستوران‌ها، کافي‌شاپ‌ها، چايخانه‌ها مجموعه مؤسساتي شده‌اند که به تدريج کارکرد غذايي خانواده را از آن گرفته‌اند. حتي محيط‌هاي کار، رستوران‌هايي شدند که اکثريت افراد جامعه در محيط کار خود غذا مي‌خورند. کاهش کارکرد غذايي خانواده، به معناي کاهش مناسبات بين افراد خانواده است. سفره محلي است که ما حول و حوش آن خاطره جمعي و خانوادگي را شکل مي‌دهيم و درباره خود با يکديگر صحبت مي‌کنيم. سفره فقط جايي براي خوردن غذا نيست بلکه محلي براي توليد معنا،‌ عاطفه، احساس،‌ خاطره مشترک و حسي از بودن خانوادگي است. ما در کنار سفره، احساس را توليد يا بازتوليد مي‌کنيم. از اين رو، با کاهش کارکرد غذايي خانواده، بخشي از کارکردهاي احساسي خانواده در حال کاهش يافتن است. بسياري از کارکردهاي مدرن خانواده نيز در حال کاهش است. در پنجاه سال گذشته با ظهور خانواده هسته‌اي، اشکال تازه‌اي از سرگرمي ‌و فراغت درخانواده‌ها وجود داشت اما امروزه به شکل‌هاي مختلفي، نقش خانواده به عنوان محيطي براي سرگرمي‌کاهش يافته است. سينماها، تئاترها‌، پارک‌ها، مهاجرت‌ و سفرها،‌ جانشين سرگرمي‌هاي خانوادگي مثل شب‌نشيني‌ها و ديد و بازديدها شده است. حتي وقتي افراد درون خانه سرگرم هستند،‌ نوع سرگرمي‌ها،‌ ارتباطي به مناسبات خانوادگي ندارند مثل بازي‌هاي کامپيوتري، گوش دادن به موسيقي و استفاده از اينترنت باعث شده است که بودن در خانه نيز نوعي زيستن در انزوا باشد. به همين ترتيب انبوهي از مثال‌ها مي‌توان درباره کاهش کارکردها درخانواده مطرح کرد.

رسانه‌ها، مطبوعات و دانش‌هاي انساني اجتماعي،‌ به نوعي در بازنمايي خانواده نه تنها از لحاظ جمعيتي کوچک،‌ بلکه از نظر کارکردي محدود، نقشي اساسي دارند. همان ارزش‌هاي مدرن، که حمايت‌کننده بعد کوچک خانواده است،‌ همان ارزش‌ها حمايت‌کننده محدود بودن خانواده نيز هست. هفته‌اي چند بار در رستوران غذا خوردن،‌ رستوران رفتن،‌ سال يا ماهي چند بار سفر کردن و از خانه و خانواده دور شدن، به ديد و بازديد اقوام نرفتن، گسترش مناسبات دوستي به جاي مناسبات خويشاوندي و بسياري از مسائل ديگر از اين نوع،‌ بخشي از بازنمايي‌هاي رسانه‌اي از خانواده مدرن طبقه متوسط شهري، ايراني امروز به شمار مي‌رود. خانواده تحصيل‌کرده، باکلاس، فهميده و فرهيخته، آگاه و عاقل خانواده‌اي است که حتماً از سفر لذت مي‌برند. دوستان فراواني دارند، با محيط‌هايي بيرون از خانواده آشنا هستند، موزه و گالري مي‌بينند و حتماً هفته‌اي چند وعده غذاي آماده مي‌خورند. به سفره‌خانه‌هاي سنتي سر مي‌زنند،‌ با دوستان خود هم‌نشيني دارند. شبکه‌هاي ارتباطي گسترده موبايل و تلفن و خطوط آنلاين در اختيار دارند. همه اعضاء‌ خانواده موبايل دارند و ويژگي‌هايي از اين دست.

معناي اين امور اين است که اعضاء‌ خانواده فرصت کمتري براي معاشرت با هم دارند،‌ زيرا مي‌خواهند با دوستانشان چت يا صحبت کنند يا تلويزيون تماشا کنند يا سينما و تئاتر و پارک بروند و يا در سفر هستند و فرصت کافي براي همنشيني با پدر ومادر و خواهر و برادر ندارند و دوست دارند مطابق ميل‌شان دوستان‌شان را انتخاب کنند. عمده مسافرت‌هايي که امروزه ما شاهد آن هستيم مسافرت‌هايي است که خانواده‌ها با اقوام دور و دوستان يا همکاران ترتيب مي‌دهند اين فضاي آرماني است که در رمان‌ها، داستان‌هاي عامه‌پسند و سريال‌هاي تلويزيوني به اشکال مختلف به عنوان يک خانواده خوب و خوشبخت بازنما مي‌شوند. مناسک تولد گرفتن براي همه گروه‌هاي زندگي نيز يکي از مناسک‌هايي است که اگرچه رسانه‌هاي ما کمتر بدان مي‌پردازند اما يکي از مناسکي است که امروزه در خانواده امري عادي تلقي مي‌شود و در ساير رسانه‌ها نمود و تجلي فراواني دارد.

آيا اين خانواده‌هاي آرماني که از آن صحبت مي‌کنيد امروزه در جامعه ما شکل گرفته‌اند؟

رسانه‌ها با بازنما کردن اين شکل از خانواده به عنوان خانواده خوب و خوشبخت و آرماني،‌ تخيل فرهنگي ما درباره داشتن يک خانواده را شکل مي‌دهند، بسياري از افراد ممکن است درچنين خانواده‌اي زندگي نکنند اما تمايل به خواندن رمان‌ها و فيلم‌ها به اين دليل است که آرمان و ايده‌آل خود را در اين آثار جستجو مي‌کنند. محدوديت‌هاي اقتصادي يا اجتماعي اغلب مانع از آن مي‌شود که ما بتوانيم خانواده خوب و آرماني که مي‌پنداريم داشته باشيم. بسياري از ناخرسندي‌هاي ما در زندگي ناشي از فاصله پندارهاي ما از زندگي واقعي است. من اين‌گونه استدلال نمي‌کنم که آنچه تلويزيون و راديو نشان مي‌دهد يا مي‌گويد همان‌چيزي است که در جامعه لزوماً وجود دارد. من درباره بازنمايي‌هاي رسانه‌اي صحبت مي‌کنم که امروزه نه تنها از تلويزيون ايران يا شبکه‌هاي رسانه‌اي زير نظر حکومت منتشر مي‌کنند،‌ بلکه مجموعه‌اي از رسانه‌هايي که امروزه بخش کوچکي از آن را تشکيل مي‌دهند. ماهواره‌ها امروزه با پخش ده‌ها شبکه فارسي و هزاران شبکه غيرفارسي‌زبان در حال شکل‌دادن به تخيل فرهنگي ما هستند. از اين رو وقتي از بازنمايي از رسانه صحبت مي‌کنيم نبايد ذهن خود را منحصر به رسانه‌هاي دولت بدانيم. رسانه‌ها هم منعکس‌کننده نسبي وضع خانواده‌ها در دنياي امروز هستند و کارکردهاي آن را به نمايش مي‌گذارند و هم محدود شدن کارکردهاي خانواده را به عنوان نوعي ويژگي براي خانواده هم مي‌شناسند.

خانواده رسانه‌اي به نوعي معطوف به خانواده آينده است يعني چيزي که ديگران آرزوي آن را دارند. رسانه‌ها از يک سو با آرماني‌کردن اين نوع خانواده‌،‌ مهر تأييد بر خانواده با کارکرد محدود مي‌زنند و از سوي ديگر با بازنماي خانواده محدود،‌ به نوعي بازتاب بخشي از واقعيت در حال تحقق جامعه هم هستند. بنابراين رسانه‌ها در اينجا مانند بعد خانوار هم تا حدودي به نحو گزينشي، بخشي از واقعيت‌هاي مخاطب محدود را منعکس مي‌کنند اما با تعميم دادن آن به عنوان خانواده خوشبخت يا خوب عملاً پندار يا تخيل فرهنگي خاصي را براي ما بوجود مي‌آورند. من گمان مي‌کنم عملکرد رسانه‌ها در زمينه کارکرد خانواده و بعد خانواده‌،‌‌ تأثيرات شگرفي در جامعه امروز مي‌گذارد. زيرا زمينه اجتماعي و فرهنگي امروز مناسب پذيرش اين خانواده خوب و خوشبخت هست. به عبارت ديگر، مجموعه واقعيت‌هاي اجتماعي،‌ اقتصادي و سياسي امروز نيز کمک مي‌کند که آن تصوير و بازنمايي‌اي که خانواده رسانه‌اي دارد، با پذيرش و اقبال بيشتر مخاطبان مواجه شود.

شايد براي انسان‌شناسي و مطالعات فرهنگي از ويژگي‌هايي که برشمرديد هيچ يک به اندازه ويژگي سوم که همان دگرگوني معنا در زندگي است با اهميت‌تر نباشد، خواهشمنديم کمي‌هم به اين موضوع متمرکز شويد. بفرماييد که معنا در اثر بازنمايي‌هاي خانواده چگونه تغيير يافته و مي‌يابد؟

ويژگي سوم خانواده که شايد نقش اصلي‌تري داشته باشد،‌ معنا در خانواده است. کارکردها و حجم خانواده، ابعاد انضمامي‌تري دارند. براي مثال،‌ تعداد جمعيت خانوار و کارکردهاي مربوط به تأمين نيازهاي مادي و اقتصادي در خانواده را به سادگي مي‌توانيم درک و لمس کنيم،‌ اما وجه معنايي خانواده بسيار پيچيده است. هر خانواده‌اي، از يک نظام معنايي برخوردار است. نظام معنايي چيزي است که افراد خانواده در پرتو آن رفتار خود، ديگران، طبيعت و جهان هستي را تفسير مي‌کنند. ما براي اينکه يک واقعه را در زندگي خانوادگي بفهميم بايد آنرا تفسير کنيم و توضيح دهيم؛ و براي به دست آوردن اين تفسير،‌ از منبعي الهام بگيريم. به يک تعبير مي‌توان گفت بعد معنايي خانواده،‌ همان فرهنگ خانواده است. در جامعه پيشامدرن، آنچه معنا را به خانواده منتقل مي‌کرد، عمدتاً مذهب بود. به اين معنا که خانواده،‌ امري مقدس به حساب مي‌آمد که مناسبات بين افراد نيز در چهارچوب شرع و آموزه‌هاي ديني يا الهي شکل مي‌گرفت. اما به تدريج با ظهور جامعه مدرن، خانواده يک فرايند عرفي‌شدن را تجربه کرده است. در کشورهاي غربي و مسيحي، فرايند عرفي‌شدن از همان آغاز قرن نوزدهم به بعد شروع مي‌شود. در دوران انقلاب صنعتي تشديد و در تمام قرن بيستم به بلوغ وکمال خود مي‌رسد. فرايند عرفي‌شدن عبارت است از کاهش نقش آموزه‌هاي ديني و الهي و مذهبي در شکل‌دادن به معناي کنش‌ها و روابط خانواده است. معنا در درون خانواده،‌ از اين رو در گذشته از فرهنگ‌هاي ديني و منابع و متون مذهبي سرچشمه مي‌گرفت اما به تدريج امروزه معنا در خانواده از فرهنگ مدرن و مجموعه تحولاتي که انقلاب صنعتي و دنياي جديد،‌ فلسفه‌هاي جديد، علوم انساني جديد و اقتضائات محيط اجتماعي جديد ايجاد کرده است، سرچشمه مي‌گيرد.

براي اينکه بتوانيم معنا در خانواده جديد را بفهميم، به هر يک از وجوه خانواده نگاه کنيم، مي‌توان چگونگي معنا را درک و دريافت کرد. براي مثال ساده‌ترين آن وجوه رفتاري خانواده است. در چهارچوب نهاد خانواده به صورت سنتي آن رفتارها در چهارچوب شريعت کمابيش معناي خود را پيدا مي‌کرد. مسئله روابط شرعي و معيارهاي حلال و حرام و بايدها و نبايدهاي ديني نقش تعيين‌کننده‌اي در زندگي خانوادگي داشت. همچنين زمان در درون خانواده قدسي بود. ساعاتي که نظم زندگي بر اساس نظم قدسي شکل مي‌گرفت. در سنت مسيحي و کليسا، در سنت اسلامي، به جاي‌آوردن نمازهاي واجب يوميه و ماه‌هاي مذهبي و لحظه‌ها و روزها و زمان‌ها که به کمک دين معنا مي‌شد. امروزه بخش زيادي از رفتارهاي درون خانواده و زمان خانواده عرفي شده است. براي مثال، قلمرو مفهوم حلال و حرام در مناسبات زنان و مردان، گسترده‌تر شده است. براي مثال در بسياري از خانواده‌ها، برادرزن تا حدودي محرم خانواده به حساب مي‌آيد. براي زن برادر نداشتن روسري در برابر برادر شوهر امر پيش‌پا افتاده و يا متعارفي است يا زناني که در سنين بالاتر هستند، بسياري از خانواده‌ها عادي است که روسري نداشته باشند. حتي در ميان مذهبي‌هايي که نماز مي‌خوانند و هويت غيرديني ندارند برخي رفتارها پذيرفته شده است. موسيقي و رقص و آواز در درون محيط خانواده، شکل مي‌گيرد با اين استدلال که در خانواده به عنوان يک فضاي پوشيده،‌‌ مي‌توان رفتارهاي دنيايي و عرفي‌شده داشت. به عبارت ديگر، يک سري هنجارها در درون خانواده شکل گرفته که لزوماً در چهارچوب فقاهت و معيارهاي شريعت انجام نمي‌شود. اين سخن درباره همه افراد نيست اما يک روند در حال توسعه است.

شايد اينها نتيجه تحولات نباشد، دينداري در مناطق مختلف کشور،‌ جنبه فرهنگي و بومي ‌دارد. اين تفاوت‌هاي دينداري شايد تحت‌تأثير تحولات خانواده نباشد.

تنوع رفتار ديني در مناطق مختلف را قبول دارم، اما سخت‌گيري‌هايي که به طور تاريخي داشتند، ديگر وجود ندارد. موضوع بحث ما اين است که يک منبع معنايي تغيير کرده است. ما زماني معناي کنش را از يک ساحت قدسي مي‌گرفتيم، به همين دليل کنش‌هاي معنادار ما معطوف به مذهب و امر شرعي بود. به اعتقاد من اين به شکل‌هاي مختلف در حال کمرنگ شدن است. يعني منبع معنادهنده به کنش‌هاي ما در حال تکثر است. فقط اين نيست که ما کنش‌هاي خود را در پرتو امر قدسي معنا کنيم،‌ اگرچه امر قدسي براي بعضي از افراد وجود دارد، مثل نذورات و توجه به ائمه اطهار عليهم‌السلام در قشرهاي مختلف وجود دارد و عموميت هم دارد؛ اما به نحو پارادوکسيکال در بسياري از عرصه‌هاي زندگي خانوادگي منبع معنايي ما ديگر فقط امر قدسي نيست بلکه دنياي مدرن، فرهنگ مدرن و متجدد، خود به صورت يک منبع الهام‌بخش و معناآفرين براي جامعه ما ظاهر شده است. به همين دليل هم بعد خانوار و هم کارکرد خانواده و بقيه مؤلفه‌ها، تحت‌تأثير معنابخشي جديد خود را نشان مي‌دهد و آشکار مي‌کند.

برگرديم به بحث رسانه‌ها و نقشي که در اين حوزه دارند. رسانه عموماً پديده‌هايي مدرن هستند، ما حتي امروزه برنامه‌هاي منبر و مسجد را هم از طريق رسانه مي‌شنويم. بنابراين، اينجا منبر هم رسانه سنتي نيست. منبر هم رسانه‌اي سنتي است که در دل رسانه مدرن خود را تعريف مي‌کند. رسانه‌ها، به عنوان پديده‌هاي مدرن، هم خودشان نشانه معنايي مدرنيته هستند و هم مولد و توزيع‌کننده معناهاي مدرن هستند. رسانه‌ها حتي آنجا که به بازنمايي تاريخ ديني مي‌پردازند و سريال‌هايي مانند زندگي پيامبران و ائمه را نشان مي‌دهند، همچنان در خدمت ارزش‌ها و معناهاي مدرن قرار دارند. براي مثال،‌ در سريال امام علي (ع) و در سريال حضرت يوسف (ع) شاهد هستيم که در اولي قطام و در دومي ‌زليخا اضافه مي‌شود و کانون توجه فيلم قرار مي‌گيرد در حاليکه در واقعيت تا پيش از پخش امام علي (ع) در زندگي شيعيان شخصي به نام قطام وجود نداشت. يا کسي در ذهن و ضمير خود درباره امام علي(ع) و ابن ملجم مرادي را مي‌شناختيم اما قطام را نمي‌شناختيم. در حافظه ديني مردم شخصي به نام قطام وجود نداشت اما بعد از پخش اين سريال، قطام نه تنها متولد شد بلکه سايه سنگيني بر بخشي از تاريخ ما در حافظه جمعي ما انداخت. زليخا نيز در سريال حضرت يوسف چنين نقشي را ايفا کرد اگر چه داستان زيباي يوسف، همواره شنيده مي‌شد و توجه را به خود جلب مي‌کرد اما يوسف همچنان قهرمان اصلي داستان خود بود. اما سريال حضرت يوسف، زليخا را به عنوان قهرمان فيلم در تاريخ مذهبي ما معرفي کرد. زليخا و قطام قهرمان‌هاي تصويري هستند، ابژه‌هاي بصري که براي ايجاد جذابيت به رسانه مي‌آيند، بدون اين ابژه‌هاي تصويري، سريال‌هاي مذکور نمي‌توانست جذابيتي براي ميليون‌ها ميليون بيننده داشته باشد. پس رسانه خود، چيزهايي را به پيام تحميل و اضافه مي‌کند. يا در نظر بگيريد در سريال‌هاي مذهبي، امامان و شخصيت‌هاي ديني به موجوداتي انضمامي ‌تبديل مي‌شوند در حاليکه در حافظه جمعي ما ائمه و قهرمانان ديني ما اغلب اسطوره‌هايي هستند که ما بر اساس يک احساس تاريخي آنها را تداعي و تجسم مي‌کنيم. اين سريال‌ها آنها را به صورت موجوداتي زميني و عرفي نشان مي‌دهند. ضمن اينکه مناسبات انساني که بين تمام قهرمانان ديني بوجود مي‌آيد و بسياري مسائل ديگر، کمک مي‌کند که امر ديني، عرفي بشود.

در خانواده نيز رؤيت‌پذير کردن مناسبات خانوادگي، تا حدود زيادي اين مناسبات را عرفي، دنيوي و زميني مي‌کنند. نشان دادن رابطه رمانتيک و عاطفي زن و مرد حتي اگر همسر هم باشند، غير از خود واقعيت آن رابطه است. وقتي که مردي براي تبليغ مهرباني در جامعه،‌ براي ترويج الگوهاي خوب دوستي بين زن و مرد ناگزير در سريال‌ها، همسرش را با مهرباني صدا مي‌کند و القاب عاشقانه به کار مي‌گيرد، طبيعتاً حال و هواي ديگري از مناسبات رمانتيک و حتي اروتيک وارد فضاي مناسبات انساني مي‌شود و از اين طريق مناسبات خانوادگي گرايش به سوي عرفي‌شدن بيشتر پيدا مي‌کنند. در کانال‌هاي غيرحکومتي و غيردولتي که اساساً رؤيت‌پذير بودن مناسبات بسيار بيش از ايما و اشاره است. در آنجا مناسبات، عريان‌تر، جسماني‌تر و در نتيجه، به طور آشکاري غير مذهبي يا ضد مذهبي هستند. بنابراين ما در سطوح مختلف مي‌توانيم شاهد عرفي‌شدن فضاي خانواده باشيم. از اينکه در سريال‌ها، داستان‌ها، رمان‌ها، اغلب نيايش‌ها و عبادت‌ها حذف شده و آيين‌هاي مذهبي حضور کمرنگي دارند و حتي مسئله‌هايي که در سريال‌ها به عنوان مسئله‌هاي خانوادگي مطرح مي‌شود، اغلب مربوط به بحران‌هاي درون خانواده هستند. بحران‌هاي ناشي از روابط نامشروع، حتي اگر هدف اين باشد که با بازنمايي اين بحران‌ها به کاهش آنها کمک مي‌شود اما اين نوع بحران‌ها عمومي‌ شده و به اموري پيش پا افتاده و متعارف تقليل مي‌يابد. معنا در فضاي خانواده از سرچشمه قدسي خود جدا شده و کم‌کم سرچشمه‌هاي ديگري پيدا کرده است. شايد بيش از اين بخواهيم اين بحث را دنبال کنيم،‌ اما يکي از مسائل مهم غلبه يافتن ارزش‌هاي فردگرايانه در برابر ارزش‌هاي جمع‌گرايانه است.

تلاش براي دموکراتيک کردن مناسبات خانوادگي، گسترش رفاه و امکانات زندگي براي تک‌تک اعضاء خانواده، گسترش فناوري‌هايي مثل موبايل، اينترنت که فناوري‌هاي فردگرا هستند و گسترش معماري‌هاي جديد در درون‌ خانواده‌ها و معماري‌هايي که فضاهاي خانواده را تفکيک مي‌کند به نحوي که هر فرد اتاق خود را در خانه دارد، و بسياري مسائل ديگر،‌ بيانگر اين واقعيت است که خانواده ايراني در درون مناسبات خود، به سوي يک خانواده فردگرا در حال تحول است. به تعبير ديگر، معناي حاکم در خانواده‌ها و يا معناي در حال ظهور به عنوان معناي غالب، به تدريج به سوي معناي فردگراست نه معناي خانواده‌گراي جمع‌گرا. به همين دليل آستانه تحمل خانواده‌ها براي حل تنش‌هاي خودشان يا سازگار کردن خودشان با مشکلات و پذيرش يکديگر کاهش پيدا کرده است. تحقيقات نشان مي‌دهد که پنجاه درصد طلاق‌ها در سال‌هاي نحست زندگي مشترک رخ مي‌دهد. به عبارت ديگر در اولين برخوردها و مواجهه‌هاي بين زنان و مردان، گزينه جدايي در اولويت اول قرار مي‌گيرد که حکايت از غلبه روحيه فردگرايي است. لازمه زندگي خانوادگي حدي از گذشت، تسامح، بردباري، خويشتن‌داري و غلبه ارزش‌هاي جمع‌گرايانه و خانواده‌محور است. جايي که فرد اظهار کند که به خاطر حفظ خانواده از اين موضوع مي‌گذرد، جايي که فرد به خاطر حفظ خانواده،‌ صورت خود را با سيلي سرخ نگه‌مي‌دارد و آبروي همسرش را حفظ مي‌کند وتلاش مي‌کند براي حفظ خانواده تا حد ممکن زندگي کند. اما در شرايط فردگرايانه، خانواده بايد در خدمت فرد باشد نه فرد درخدمت خانواده. به تعبير ديگر، هر فرد زماني خانواده را تحمل مي‌کند که حداکثر خواسته‌هاي فردي او تحقق يابد. در غيراين‌صورت خانواده براي او يک محيط جهنمي‌خواهد بود.

يک بار ديگر به موضوع تأکيد مي‌کنم که امروزه معنا عوض شده است و رسانه‌ها به اشکال مختلف‌،‌ به منبع توليد معنا تبديل شده‌اند. در گذشته افراد از طريق پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها معناي زندگي را دريافت مي‌کردند. قصه‌ها، لالايي‌ها از طريق پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها منتقل مي‌شد، اما امروزه رسانه‌ها به حاملان معنا تبديل شده است. در نتيجه هم روابط در درون خانواده تغيير کرده است. براي مثال، پدربزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها و حتي گاه پدر و مادرها ديگر آن احترام سابق را ندارند، زيرا آنها ديگر کارکرد انتقال و حمل فرهنگ را بر دوش ندارند و بعضاً سربار خانواده هستند. هم هويت و معنا تغيير کرده است. هويت و معنا از امر قدسي به يک امر عرفي‌ و ابزار آن از يک امر نسلي به يک امر رسانه‌اي انتقال پيدا کرده است.

از ميان مقولاتي که تاکنون بحث کرديم،‌ مقوله انسان که شايد مهم‌ترين وجه خانواده است،‌ مورد بررسي قرار نگرفت. البته در ابتدا به عنوان يک مؤلفه مهم خانواده از آن اسم برديد.

همان‌گونه که اشاره شد، خانواده يک اجتماع کوچک مرکب از پدر و مادر و فرزندان است. در ساختارهاي پيشامدرن، اين ترکيب جمعيتي وسيع‌تر بود. امروزه نيز هنوز تعدادي از خانواده‌هاي گسترده وجود دارند. بازنمايي و رسانه‌اي شدن خانواده، از مفهوم انسان در جامعه تأثير بسيار عميقي مي‌پذيرد و در عين حال بر مفهوم و معناي انسان در خانواده تأثيري عميق بر جاي مي‌گذارد. براي نشان دادن اين واقعيت، به چند مؤلفه خاص که در بازنمايي‌هاي خانوادگي در سريال‌هاي تلويزيوني يا در رمان‌ها يا داستان‌ها يا گزارش‌هاي مطبوعاتي وجود دارد، اشاره مي‌کنم. يکي از نکاتي که از مفهوم انسان در جامعه امروز شکل گرفته است و در بازنمايي‌هاي رسانه‌اي اهميت زيادي دارد، بدن آدمي ‌است. در جامعه و وضعيت پيشامدرن، انسان تلقي طبيعي و قدسي از بدن خود داشت. به اين معنا که بدن آدمي ‌اعم از بدن زنانه يا مردانه، تحت‌تأثير دو عامل تعريف مي‌شد؛ عامل نخست، شيوه توليد و اقتصاد جامعه بود. در جامعه پيشامدرن، دامپروري و کشاورزي مهم‌ترين شيوه‌هاي توليد بودند. در عين حال انسان در محيط‌هاي روستايي يا مزارع و مراتع زندگي مي‌کرد، در نتيجه طبيعت، نقش تعيين‌کننده‌اي در زمينه برداشت انسان از بدن خود ايجاد مي‌کرد. از آنجا که در گذشته مانند امروز فناوري‌ها، پيچيده، پيشرفته و گسترده نبودند، عوامل طبيعي سيطره بيشتري بر سرنوشت آدمي‌ داشتند. از اين‌رو انسان ناگزير بود براي حيات و معيشت خود،‌ به بازو و نيروي ماهيچه خود اتکا داشته باشد؛‌ در نتيجه، نيروهاي طبيعي،‌ تلقي خاصي از مفهوم جسم و بدن انسان براي آدمي‌ پديد مي‌آوردند. اين تلقي عبارت بود از ماهيت نيروي ماهيچه‌اي بدن به عنوان ابزار.

در شرايط پيشامدرن، بدن در خدمت آدمي‌ بود و نه آدمي ‌در خدمت بدن. معناي اين سخن آن است که انسان پيشامدرن، از قواي جسمي ‌خود براي معيشت و زيستن در محيط طبيعي بهره مي‌برد. از اين رو،‌ محيط‌هاي طبيعي گوناگون، گرمسير، خشک و مرطوب و ويژگي‌هاي طبيعي نقش تعيين‌کننده‌اي در فيزيولوژي انسان داشتند. کشاورزي و دامپروري نيز بر اهميت اين ويژگي‌ها تأکيد داشت. در مجموع، طبيعت، اقتصاد يا معيشت، عواملي بودند که به نوعي تلقي از بدنمان را به ما القا مي‌کردند.

در کنار معيشت و طبيعت، نيروي متافيزيک، قدسي و ديني نيز به عنوان عامل فرهنگي، در شکل‌دادن به معناي بدن، نقش تعيين‌کننده‌اي داشت. بدن‌ها در چهارچوب معناي ديني، مشروط، مقيد و تحت نظارت و کنترل قرار مي‌گرفتند. معناي بدن از آموزه‌هاي قدسي يا الهي استنباط و استخراج مي‌شد. بدن طبيعي تحت مديريت بدن قدسي يا الهي معناي خود را تکميل مي‌کرد و يا شکل مي‌داد. يکي از مسائل مهم، در هر دو وجه طبيعي و الهي، نداشتن اهميت بازنمايي بدن بود. بدن آدمي، در نگاه الهي هدف غايي زندگي نيست، اگرچه براي بقا ضرورت دارد و حفظ و نگهداري آن از ديدگاه اديان الهي به خصوص اسلام وظيفه ديني به شمار مي‌آيد، اما همه اديان اولويت را به جهان آخرت و ابعاد فرامادي وجود ما مي‌دهند. براي مثال مولانا، شعري دارد که جهان‌بيني فوق را درباره بدن آشکار مي‌کند.

اي برادر تو همه انديشه‌اي

مابقي خود استخوان و ريشه‌اي

تأکيد بر وجه انديشه انسان، و نه استخوان و ريشه آدمي، بياني است از جايگاه وجوه جسماني ما در تفکر پيشامدرن. در پرتو اين جهان‌بيني، اساساً اشکال مختلف بازنمايي بدن، محدود، مقيد و مشروط شده است. براي مثال، در ساختارهاي پيشامدرن، بدن مردانه بيش از بدن زنانه اعتبار دارد، زيرا بدن مردانه تناسب بيشتري با نوع زندگي کوچ‌زيستي و ايلي دارد. همچنين به دليل تابوهاي اجتماعي و مذهبي، بدن زنانه بايد کمتر فرصت يا موقعيت بازنمايي يا ديده‌شدن را پيدا کند. از اين رو، در اشکال يا قالب‌هاي هنري، ادبي و فرهنگي پيشامدرن، بدن انسان کمتر امکان ديده شدن يا به تصوير درآمدن مي‌يابد. در فرهنگ اسلامي، ‌عکاسي و هنرهايي که بازنمايي‌هاي بدن مي‌پردازند، محدوديت و قيد و بندهاي شرعي و ديني دارند. اين قيد و بندها مانع مي‌شود که فرد بدن خود را در کانون زندگي اجتماعي يا خانوادگي قرار دهد. بنابراين، محيط خانواده،‌ نه تنها بر اساس ويژگي‌هاي بدن يا بازنمايي‌هاي آن، بلکه به واسطه ارزش‌هاي قدسي يا اقتضائات طبيعي نسبت به بدن‌ها شکل مي‌گيرد. اما در دنياي مدرن و به‌ويژه در فضاي پسامدرن امروزي که دنياي تصاوير است، بر خلاف دنياي پيشامدرن، بدن‌ها اهميت کانوني يافته‌اند. در دنياي کنوني، از يک سو با توجه به پيشرفت‌ها در زمينه فناوري‌ها، به تدريج اهميت بدن در شکل دادن به آن کاهش يافته است. از سوي ديگر، در نتيجه تفکر عرفي و کاهش اهميت اجتماعي دين در کليت نظام‌هاي اجتماعي، اقتصادي، سياسي و جهاني، سيطره هژموني امر قدسي نسبت به بدن نيز کاهش يافته است. ظهور فناوري‌هاي ارتباطي، در موقعيت فعلي که بدن‌هاي عرفي‌شده،‌ يا کمتر قدسي و کمتر طبيعي هستنند، فرصت تازه‌اي پيدا کرده‌اند تا به اشکال گوناگوني به نمايش درآيند؛ فيلم‌ها، عکس‌ها، نمايشگاه‌ها،‌ گالري‌ها و حتي ميدان‌ها و خيابان‌ها به فضاهايي براي بازنمايي بدن‌ها تبديل شده‌اند.

تحول در معناي بدن، چگونه مناسبات خانوادگي را تحت‌تأثير خود قرار مي‌دهد. به‌ويژه تحول‌ در مفهوم بازنمايي بدن در دنياي جديد، چگونه مناسبات خانوادگي را تحت‌الشعاع خود قرار داده است.

شايد مهم‌ترين تحول در زمينه خانواده و مفهوم بدن، اهميت يافتن بدن‌ها در محيط‌هاي خانوادگي است. در گذشته، مفهوم مکان و خانه، بيش از هر چيز مفهوم خانواده را تحت‌تأثير خود قرار مي‌داد. در ساختارهاي سنتي، خانواده به معناي زيستن در زير يک سقف مشترک بود و تمام آيين‌ها و رسوم و مناسبات انساني و اجتماعي،‌ متناسب با همزيستي هم‌مکان يک گروه انساني شکل مي‌گرفت، اما امروز به جاي مکان، بدن‌ها نقش تعيين‌کننده‌اي دارند. همان‌گونه که پيش‌تر توضيح داده شد، مفهوم مکان به شکل‌هاي گوناگون اهميت خود را در خانواده‌ها از دست داده است. خانواده‌هاي زيادي وجود دارند که افراد در آن هم‌‌مکان نيستند. فرزندان براي تحصيل به شهرهاي ديگر مي‌روند و زن و شوهر يا فرزندان نوبت‌هاي محدودي از سال، به طور طولاني کنار هم زندگي نمي‌کنند. معمولاً يک يا دو عضو خانواده در يک مکان نيستند؛ اما به جاي هم‌مکان بودن، عوامل ديگري جانشين مفهوم مکان در خانواده شده‌اند. يکي از آنها مسئله بدن‌هاست. بدن‌ها به چه شکلي در کانون قرار مي‌گيرند؟

اول، مسئله زيبايي است؛ امروزه بسيار مي‌شنويم که معيار انتخاب همسر براي مردان زيبايي زن است. زيبايي بدون ترديد همواره يک معيار مهم براي همسران بوده است، اما در گذشته، انتخاب همسر بر اساس مصلحت، هم‌کفو‌بودن و مجموعه‌اي از معيارهاي اقتصادي، اجتماعي و سياسي صورت مي‌گرفت. امروزه آغاز زندگي بر اساس يک انتخاب جسماني شکل مي‌گيرد. عشق‌ها، دوست‌داشتن‌ها تا حدود زيادي بر اساس شکل‌‌ بدن‌ها رخ مي‌دهند. در همان آغاز شکل‌گيري خانواده، زيبايي و ابعاد جسماني، نقش تعيين‌کننده‌اي مي‌يابد. تداوم روابط خانوادگي و بقاء‌ خانواده نيز به ميزان زيادي به کيفيت بدن‌ها در محيط خانواده بستگي دارند. از اين‌رو به‌ويژه براي زنان، مسئوليت سنگيني براي داشتن يک بدن مناسب، جذاب، سالم و مطلوب همسر پديد آمده است. مراقبت از بدن، آراستن بدن و داشتن بدن مطلوب، پيامدهاي گسترده‌اي براي خانواده دارد.

فيلم‌هاي سينمايي، سريال‌هاي تلويزيوني، گزارش‌هاي مستند خبري، هر کدام به نوعي هنگام بازنمايي خانواده، بيش از هر چيزي دوربين‌هاي خود را معطوف به بدن‌ها خانواده‌ها مي‌کنند؛ فيلم زيبا، فيلمي‌است که بازيگراني زيبا دارد. نه تنها درباره سريال‌ها و فيلم‌هاي معمولي، حتي درباره فيلم‌هاي مذهبي نيز بدن‌ها، اهميتي دو چندان پيدا کرده‌اند. براي مثال در فيلم امام علي (ع) قطام نقش کليدي و کانوني را عهده‌دار مي‌شود يا در فيلم حضرت يوسف (ع) زليخا چنان اهميتي مي‌يابد که بيش از تمام اجزاء فيلم‌، توجه بيننده را به خود معطوف مي‌کند. زيبايي حضرت يوسف (ع) و زليخا و جاذبه‌هاي جنسي قطام و جاذبه‌هاي فيزيولوژيک يا بدني بازيگران مرد در جنگ‌ها و صحنه‌هاي اين نمايش‌هاي مذهبي، به نوعي با واسطه و غيرمستقيم،‌ اهميت‌يافتن بعد جسماني و بدني انسان را در سپهري معنوي و مذهبي به نمايش مي‌گذارد. از اين‌رو، وقتي به سريال‌هاي معمولي يا عرفي مي‌رسيم، اين حقيقت را درمي‌يابيم که بيش از آنکه مناسبات انساني، اخلاقي، مذهبي يا عاطفي، تعيين‌کننده کيفيت بازنمايي خانواده باشند، بدن‌هاي انساني کيفيت اصلي بازنمايي‌ها را تشکيل مي‌دهند. بخشي از اهميت‌يافتن بدن‌ها در سريال‌هاي خانوادگي يا فيلم‌هاي سينمايي به دليل ماهيت دوربين و تصوير است.

اهميت يافتن بدن چه نتايجي براي خانواده به بار مي‌آورد؟

نخستين پيامد آن گسترش مقوله مصرف در زندگي خانوادگي است. پوشش و آرايش در دنياي امروز بخش مهم هزينه‌هاي سبد خانواده‌ها را تشکيل مي‌دهد. بحث مصرف و بدن نيازمند توضيح و تفسير چندان گسترده نيست زيرا همه ما اکنون يا خود در معرض تجربه آن هستيم يا مدام با آن مواجه داريم و آن را در نزد خانواده‌هاي اطرافيان خود مشاهده مي‌کنيم.

اما علاوه بر ابعاد اقتصادي مصرف‌گرا شدن خانواده، شکل‌گيري مناسبات خانوادگي بر پايه بدن‌ها، پيامدهاي ديگري براي بي‌ثباتي خانواده به دنبال دارد. براي مثال، بدن‌ها‌ لاجرم بعد از مدتي به هم عادت مي‌کنند يا مطلوبيت خود را از دست مي‌دهند و با گذشت سن و پيرتر شدن بدن، يا در نتيجه مواجهه زن يا مرد با بدن‌هاي ديگر، ممکن است انتخاب‌هاي جسماني ديگري مسير زندگي همسران را تحت تأثير خود قرار دهد.

علاوه بر مقوله شکل‌گيري ازدواج و تبديل شدن بدن به عنوان معيار اصلي همسرگزيني و نقشي که بدن در تداوم مناسبات خانوادگي دارد، بدن‌ها، به صورت نشانه‌هاي اصلي فرهنگ خانوادگي تبديل شده‌اند. بدن، در محيط خانوادگي، مجموعه وسيعي از دلالت‌هاي اجتماعي، اقتصادي و فرهنگي را دربردارد. در گذشته بدن‌هاي افراد، تحت تأثير آيين‌ها، سنت‌ها و مناسک يا موقعيت‌هاي طبيعي زندگي شکل مي‌گرفت، اما امروز بدن‌ها به موجودات و سازه‌هاي قابل دستکاري تبديل شده‌اند که مي‌توانند هر روز از طريق‌ لباس‌ها، آرايش‌ها و جراحي‌ها به رنگي يا فرهنگي تبديل شوند. بدن‌ها، به عنوان پايگاه‌هاي بازنمايي هويت‌هاي فرهنگي، اجتماعي و سياسي، نه‌تنها در محيط و زندگي اجتماعي، بلکه درون خانواده مي‌توانند منشأ تعارض‌ها يا تفاهم‌ها شوند، از اين رو اهميت يافتن ابعاد جسماني و بدن، در وضعيت کنوني نهاد خانواده، به تدريج ابعاد ديگر خانواده، يعني ابعاد اخلاقي، ابعاد مربوط به تداوم خانواده و تربيت کودکان و ارزش‌هاي خانوادگي ديگر را تحت‌الشعاع خود قرار مي‌دهد. اما قرار گرفتن بدن در کانون خانواده، در همه رسانه‌هاي تصويري، بيش از هر امر ديگري برجستگي، نمود و بازنمايي پيدا کرده است.

دوربين نمي‌تواند وجود انتزاعي نامأنوس و ناملموس انسان را به تصوير بکشد. از طرف ديگر، تلويزيون به عنوان رسانه‌اي که بايد توليد لذت کند، طبيعتاً آن بخش از وجود آدمي‌را که مولد هيجان و لذت است، در کانون توجه خود قرار مي‌دهد.‌ ما به کمک‌ بد‌ن خود لذت مي‌بريم و لذت‌ مي‌آفرينيم. دوربين نيز با اين منطق ساده آدمي‌آشنا و آگاه است. اما آيا دوربين‌ها، بدن‌ها را براي ما برجسته مي‌کنند يا برجسته‌شدن بدن‌ها در واقعيت اجتماعي دوربين‌ها را به سوي خود مي‌کشند؟

در اينجا نيز مانند موارد گذشته نمي‌توان پاسخ اين يا آن ارائه کرد. پيوند متقابلي ميان اين دو وجود دارد؛ در دنياي جسماني شده، لاجرم تصويري جسماني از انسان در تلويزيون‌ها و رسانه‌ها ارائه مي‌شود. اما بازنمايي بدن‌ها مي‌تواند به نوعي اهميت يافتن بدن را تشديد يا تقويت کند و به بازتوليد و تکثير و تکرار وضع موجود، بينجامد. به تعبير ديگر، رسانه‌هاي تصويري توان ارائه بينش انتقادي و واکاوانه نسبت به موقعيت انساني که جسماني و بدن‌محور شده است، ندارد.

شايد جايگزيني تحولات در مفهوم مکان براي مثال به دليل حضور فرزندان در دانشگاه درست باشد، اما مکان خانواده هنوز براي زوجين مفهومي ‌بسيار مهم است؛ اين جايگزيني به چه معناست؟

مقايسه ميان بدن و مکان صرفاً به جهت آشکار کردن اهميتي است که بدن ايجاد مي‌کند. مکان را به عنوان استعاره‌اي که بتواند اهميت نمادين بدن را نشان دهد، به‌کار بردم. در اين صورت، مکان ديگر مانند گذشته اهميت ندارد، اگرچه هنوز زوج‌هاي جوان براي آغاز زندگي به مکان احتياج دارند، اما تفاوت مکان مدرن، با مکان سنتي، از زمين تا آسمان است. در مکان سنتي، زيستن در يک مکان دائمي‌ و مادام‌العمر و تملک کردن آن، معيار خانه و خانواده شناخته مي‌شد، اما امروزه به ندرت افراد مکاني را تملک مي‌کنند. بلکه به صورت استيجاري يا موقتي، خانه‌اي را در اختيار مي‌گيرند، حداقل براي بيشتر مردم هنگام آغاز زندگي، داشتن يک مکان به تملک‌ درآمده و دائمي ‌وجود ندارد.

تحول در مفهوم بدن به اشکال مختلفي در ساختارهاي جديد پديد آمده است که خود را در بازنمايي‌هاي رسانه‌اي آشکار مي‌کند؛ يکي از اين تحولات، تحول در معناي بدن زنانه است که تأثير قاطعي بر معناي خانواده در دنياي جديد بر جاي مي‌گذارد. در جامعه و فرهنگ پيشامدرن، بدن زنانه، ارزش متعالي يا انساني نداشت و تنها شيء يا ابزاري براي توليد نسل شناخته مي‌شد. از اين رو، ازدواج در سنين پايين، ترجيح داشت، زيرا دختري که در سنين 9 يا 10 سالگي ازدواج مي‌کرد، امکان باروري بيشتري براي او وجود داشت. با در نظر گرفتن اين واقعيت که در گذشته مرگ و مير اطفال و نوزادان،‌ بسيار زياد بود، نياز به زن جوان که بتواند بارداري‌هاي مکرر را تجربه کند، ضرورت به‌شمار مي‌آمد؛ رنج‌هايي که يک دختر جوان يا يک زن براي بارداري‌هاي مکرر متحمل مي‌شد، مبناي زندگي خانوادگي نبود. براي مرد خانواده اهميتي نداشت که همسر و شريک او با وضع هر نوبت بارداري چقدر هزينه جسماني بايد پرداخت کند. شکسته‌شدن اندام و از شکل و شمايل افتادن چهره، بر روحيات خانواده و همسر او تأثيري نمي‌گذاشت. از طرف ديگر، بدن زنان، در ساختار پيشامدرن، اهميت نمادين و زيبايي‌شناسانه نداشت، زيرا بدن زنانه مانند بدن مردانه در فعاليت‌هاي کشاورزي،‌ دامپروري و ديگر فعاليت‌هاي جسمي‌ درگير مي‌شد و مشارکت مي‌کرد. در مشارکت اقتصادي و اجتماعي، زنان دوشادوش مردان کار مي‌کردند، بدن آنان آسيب‌هاي جسمي ‌بسياري از نظر زيبايي‌شناختي مي‌ديد، اما اين آسيب‌ها براي نهاد خانواده اهميتي نداشت. محدوديت منابع اقتصادي، نبود فناوري‌ها ايجاب مي‌کرد که تمام اعضاي خانواده اعم از همسران و فرزندان به نوعي در کارهاي توليدي خانواده، مشارکت کنند. با در نظر گرفتن اين واقعيت‌ها، بدن زنان بيش از آنکه ارزش نمادين داشته باشد، ارزش ابزاري و مصرفي داشت. در چنين شرايطي، مناسبات خانوادگي نيز تابع برداشت ابزاري از بدن‌ها و به‌ويژه بدن زنانه بود. البته شايد براي درباري‌ها و ملاکان و ثروتمندان جامعه، وضعيت تا حدودي متمايز از توده‌هاي مردم بود، زيرا براي طبقات بالاي جامعه که قشر بسيار ناچيزي را تشکيل مي‌دادند، فرصت داشتند تا حدودي به بدن‌هاي زنانه بيشتر توجه کنند.

در دنياي جديد، ارزش‌هاي نمادين بدن زنانه بر ارزش‌هاي کابردي يا ابزاري آن غلبه يافته است. بدن زنانه، محلي براي اشکال گوناگون آرايش‌ها و زيباسازي‌هاست. اين تحول، در عين حال محصول تحولات ديگري است. براي مثال، گسترش لذت‌جويي در محيط خانواده، يکي از اصلي‌ترين تحولات مربوط به انسان را نشان مي‌دهد و آن اينکه انسان به عنوان موجودي لذت‌جو تلقي مي‌شود. اين لذت‌جويي، هم بر مفهوم بدن تأثير مي‌گذارد و هم از تحولات مفهوم بدن تأثير مي‌پذيرد. در گذشته، اگرچه بهره‌وري يا برخورداري از لذات جسماني و جنسي در چهارچوب شريعت، مجاز بود، اما لذت جسماني و به‌ويژه جنسي، مقيد، مشروط، محدود و بسيار پوشيده بود و در مجموعه وسيعي از معاني قرار داشت؛ اما در دنياي مدرن، به تدريج لذت، از ابزار به هدف،‌ تبديل شده است. توجه به بدن به عنوان کانون خانواده، تا حدودي از تحول ادراک انسان از مفهوم لذت و لذت‌جويي‌ ناشي مي‌شود. لذت براي انسان امروزي، پاره‌اي از ارزش‌هاي فردگرايانه شناخته مي‌شود، افراد براي تحقق فرديت خود به لذت‌جويي پناه مي‌برند. لذت‌جويي، کام‌جويي بخشي از راهبرد تحقق فرديت انسان مدرن شناخته مي‌شود. نه تنها لذت‌هاي جنسي، بلکه ديگر اشکال لذت‌جويي‌ها، مانند لذت‌ ناشي از خوردن، سرگرمي، تفريح، هيجان‌جويي، ماجراجويي و اشکال ديگر لذت‌هاي مادي و جسماني، هر کدام به مثابه بخشي از راهبرد فرديت به‌شمار مي‌آيند. از اين منظر تناقضي عظيم در خانواده مدرن وجود دارد که يکي از سرچشمه‌هاي ناپايداري و بي‌ثباتي در خانواده امروزي است.

اين تناقض عبارت ‌است از تشکيل خانواده به عنوان يک ارزش جمع‌گرايانه که لاجرم نيازمند نوعي فداکاري، از خودگذشتگي، خويشتن‌داري، مسئوليت‌پذيري و تن دادن به اشکال گوناگوني از محدوديت‌ها، به‌ويژه‌ محدوديت‌هاي جسماني، شهواني و لذت‌هاي مادي است؛ اما از طرف ديگر، در نتيجه توسعه فردگرايي و ارزش‌هاي فردگرايانه و ميل به لذت‌جويي و کامجويي بيشتر، امکان غلبه و استيلاي ارزش‌هاي جمع‌گرايانه را براي مدت طولاني در نهاد خانواده کاهش مي‌دهد. از اين رو خانواده، با تناقضي دروني همراه است. گرچه خانواده مي‌تواند تا حدودي پاسخگوي نيازهاي جسمي ‌و جنسي و لذت‌هاي انسان باشد، اما نمي‌تواند در چهارچوب ارزش‌هاي فردگرايانه به نحو نامحدودي لذت‌هاي جنسي و جسمي‌ را تأمين کند.

تناقض بين ارزش‌هاي جمع‌گرايانه و فردگرايانه چگونه در بازنمايي‌ها نمود پيدا مي‌کند؟

در عرصه بازنمايي‌ها و رسانه‌اي شدن نيز تناقض فوق، در کانون توجه بسياري از برنامه‌هاي تلويزيوني، مطبوعات و به‌ويژه رمان‌ها و داستان‌ها قرار گرفته است. بحث هوسراني مردان و گاه زنان و سرپيچي و هنجارشکني از ارزش‌هاي معطوف به خويشتن‌داري، مسئوليت‌پذيري و وفاداري، مضاميني است که در سال‌هاي اخير به طور گسترده‌اي در رمان‌هاي عامه‌پسند و گاه در سريال‌هاي تلويزيوني منعکس مي‌شود. در فرايند رسانه‌اي‌شدن، تناقض ميان جمع‌گرايي خانواده‌محور و فردگرايي لذت‌محور و اشکال گوناگون بحران‌هاي خانوادگي، آشکار مي‌شود؛ گاهي رسانه‌ها براي توليد لذت، لذت‌جويي را موضوع و مضمون بازنمايي خود قرار مي‌دهند. در بسياري مواقع، هيجان فيلم يا داستان، به بازنمايي هيجان‌هاي بيمارگونه، معضل‌آفرين و هنجارشکنانه‌اي که گاه در نهاد خانواده وجود دارد، مي‌پردازد. ممکن است اين وضعيت نوعي مهر تأييد ضمني بر وضعيت هنجارشکنانه و لذت‌جويانه در مناسبات خانوادگي باشد. به‌ويژه در سريال‌ و فيلم‌هاي تلويزيوني که از طريق ماهواره‌ها و شبکه‌اي مانند فارسي1،‌ پخش مي‌شود، مسئله کامجويي و لذت‌جويي بيش از رسانه‌هاي دولتي و رسمي‌ايران مشاهده مي‌شود.

بحث انسان را به سه نکته بدن، لذت و فرديت محدود نکنيم. ابعاد ديگري از مفاهيم انسان نيز وجود دارد که در بازنمايي‌هاي رسانه‌اي مورد توجه جدي قرار مي‌گيرند و نهاد خانواده را متأثر مي‌کنند. براي مثال تلقي انسان از خود و هدف زندگي آيا کمال، غايت هستي است يا موفقيت؟ فرد موفق کسي است که تحصيلات، خانه، شغل، اموال، پس‌انداز و مجموعه وسيعي از دارايي‌ها را دارد. اما کمال معطوف به بودن‌هاست؛ مانند نويسنده‌بودن، هنرمند بودن، متعهد بودن، مؤمن بودن، متخلق به اخلاق انساني‌ بودن، بزرگوار بودن و بودن‌هاي گوناگون ديگر. اينکه کدام يک از اين دو مبناي برداشت ما از انسان است، در بازنمايي نهاد خانواده نيز تأثيرگذار است؟

بسياري از سريال‌ها، فيلم‌ها و رمان‌ها بيش از آنکه بر مفهوم بودن تأکيد کنند،‌ بر داشتن و موفقيت تأکيد مي‌کنند. راز موفقيت، راز پيروزي، راز به دست آوردن است. مؤسسات گوناگون کنکور و‌ جشنواره‌ها غالباً براي به دست آوردن موفقيت است. خانواده خوب، خانواده موفق است، نه خانواده با کمال. دقيقاً نکته اصلي بحث در اين است که تلقي از انسان، نقش تعيين‌کننده‌اي در کيفيت خانواده دارد. وقتي انسان را به عنوان موجودي که در جستجوي موفقيت است، تعريف کنيم، خانواده مطلوب‌، خانواده‌اي خواهد بود که موفق است و امکانات و ديگر دستاوردهاي اجتماعي و اقتصادي را دارد. اما اگر خانواده خوب را خانواده‌اي تعريف کنيم که فضيلت و کمال دارد، يعني خانواده‌اي که به هنرها،‌ خلاقيت‌ها، ارزش‌هاي اخلاقي، ارزش‌هاي معنوي، فضيلت‌هاي انساني، اهميت مي‌دهد، طبيعتاً محيط خانواده، مناسبات خانواده،‌ کارکردهاي خانواده و ديگر اجزاي آن کاملاً تحت تأثير کمال خانوادگي دگرگون خواهد شد. رسانه‌ها، کمتر خانواده را بر اساس مفهوم انسان کامل يا کمال انساني تعريف مي‌‌کنند، زيرا در زندگي اجتماعي، کمال جايگاه لازم را به دست‌ نياورده است. اين مسئله را در ابعاد ديگر زندگي مي‌توان مشاهده کرد. به عنوان استاد دانشگاه، کمتر دانشجويي را مي‌بينم که هدف او از تحصيل، دست‌يافتن به علم و معرفت باشد، غالباً به فکر نمره‌هاي خوب و مدرک تحصيلي بالاتر و معتبرتر هستند. در اينجا نيز کمال فراموش شده است و به جاي آن مدرک و موفقيت تحصيلي اعتبار يافته است. به همين ترتيب در عرصه‌هاي ديگر زندگي اجتماعي، خانواده تجلي‌گاه تمام ابعاد وجودي انسان مي‌شود. مي‌توان اين بحث (مفهوم انسان) را به ابعاد ديگر نيز توسعه داد.

[1] . Representation

[2] Social construction

[3] Essentialised